

در باب ید طولای لنینست‌ها در سانسور:

یا چگونه عباس فرد الکساندرا کلونتای را «تصحیح» کرد؟

نوشته آساره آسا

مقدمه:

در حین ویرایش ترجمه حاضر از جزوه «اپوزیسیون کارگری» نوشته الکساندرا کلونتای، مطلع شدیم که این متن بیشتر توسط خانم سارا طاهری و با ویرایش آقای عباس فرد، در سایت رفاقت کارگری منتشر شده است. با یک نگاه گذرا متوجه تفاوت‌هایی در دو ترجمه مذکور شدیم. از آنجا که روانی ترجمه خانم طاهری، نقطه قوت آن به شمار می‌آید و با توجه به اینکه وجود یک ترجمه به حد کافی خوب، ضرورت انتشار ترجمه مجدد را بی‌معنی می‌کرد، لازم دیدیم پیش از هر اقدامی، دو متن را مقایسه کرده تا از کیفیت ترجمه خانم طاهری، چنانکه در خور یک سند تاریخی است، اطمینان حاصل کنیم. قطعاً چنانچه تفاوت‌ها در ترجمه در سطح صورت بود، از انتشار ترجمه خود دست می‌کشیدیم؛ اما تفاوت‌ها بیشتر و عمیق‌تر از چیزی بود که بشود آن را به سلیقه مترجمان در انتخاب واژه‌ها و عبارت‌ها تقلیل داد. تفاوت‌ها به زاویه نگاه دو مترجم برمی‌گردد، و به اینکه چقدر باید یک سند تاریخی را وفادارانه ترجمه کرد.

با توجه به اینکه ما متن فرانسوی «اپوزیسیون کارگری» را (که در سال ۱۹۶۴، در شماره ۳۵ سوسیالیسم یا توحش از زبان انگلیسی ترجمه شده) معیار قرار داده بودیم، ناچار شدیم که ترجمه‌مان را با متن انگلیسی و همزمان با ترجمه خانم طاهری با تصحیح آقای فرد مقایسه کنیم. در حین این مقایسه سه‌جانبه، به طور ناباورانه‌ای متوجه تفاوت‌های فاحش میان ترجمه ارائه‌شده توسط این دو رفیق و متن انگلیسی‌ای که از قضا مبنای ترجمه‌شان قرار گرفته، شدیم.^۱ در ابتدا گمان بردیم که خانم طاهری و آقای فرد به خاطر سهولت و روانی در خواندن ترجمه، برخی ظرافت‌ها را نادیده گرفته‌اند. اما در ادامه و با دقت بیشتر - متأسفانه - به خطاهای ترجمه‌ای به مراتب مهم‌تر و تعیین‌کننده‌تری برخوردیم؛ خطاهایی که نه تنها ترجمه مجدد این متن را الزامی می‌کند، بلکه ما را با یک پرسش آزردهنده روبه‌رو می‌سازد: ضرورت یک ترجمه مخدوش از یک سند تاریخی، آن‌هم توسط اشخاص «سرشناس چپ»، چیست؟

چرا باید سندی تاریخی را که قریب به صدسال، خبری از آن در فضای فارسی‌زبان چپ نبوده، یکباره ترجمه کرد، آن هم نه بد، بلکه بسیار بد؟! به راستی هدف از انتشار یک سند چیست؟ اگر قرار باشد یک سند تاریخی، حقیقتی را به ما بگوید، چرا باید آن را طوری ترجمه کرد که حقیقتش، حرف و پیامش مخدوش و گاه وارونه شود؟ این ارائه مخدوش مباحث درون جنبش کمونیستی به طور عام و حزب بلشویک به طور خاص، به کدام نیاز مترجمین ما پاسخ می‌دهد و معنایش چیست؟

در ابتدا قصد داشتیم مقدمه بر جزوه «اپوزیسیون کارگری»، نوشته الکساندرا کولنتای را به طرح بحثی حول مفاهیم مطرح‌شده در نگاه نویسنده و فراکسیون چپ بلشویک اختصاص داده و محتوای تاریخی و برداشت صلب‌شده از آن را مورد کندوکاو قرار دهیم؛ اما متن تولیدشده توسط طاهری - فرد آنچنان «سمپتوماتیک» است که نیاز دیدیم از نوشتن مقدمه صرف نظر کرده و به جای آن مؤخره‌ای بنویسیم و آن را اختصاص دهیم به یافتن بیماری‌ای که نشان‌نمای آن، دستکاری در اسناد تاریخی است؛ یعنی همان کاری که طاهری و فرد کرده‌اند.

در ادامه چندین نمونه از مخدوش‌بودگی ترجمه مندرج در سایت رفاقت کارگری ارائه می‌کنیم، تا بعد به پرسش اصلی - غرض از انتشار مخدوش یک سند تاریخی چیست؟ - برگردیم.

از غلط‌هایی شروع کنیم که حاکی از عدم تسلط مترجم و مصحح به زبان مبدا (انگلیسی) هستند^۲:

در صفحه ۱۶ متن مندرج در سایت رفاقت کارگری می‌خوانیم: «تنها پایین‌ترین طبقه جمهوری شوروی است که به مثابه مردم [کارگر و زحمتکش] تمامی بار سنگین دیکتاتوری را بردوش می‌کشد و در شرایط نکبت‌بار و شرم‌آوری به سر می‌برد»^۳ در اینجا عبارت

^۱ مطابق توضیحات آقای فرد در مقدمه‌اش بر «اپوزیسیون کارگری»، خانم طاهری این متن را ابتدا از زبان سوئدی به زبان فارسی برگردانده، و آقای فرد آن را «جمله به جمله» با متن انگلیسی تطبیق داده است و چون خانم طاهری وقت بازنگری در متن تصحیح‌شده بر اساس متن انگلیسی را نداشته، می‌تواند باید ترجمه مندرج در سایت رفاقت کارگری را ترجمه بر مبنای متن انگلیسی جزوه در نظر گرفت.

^۲ این ترجمه را در آدرس زیر بیابید.

آ. کولنتای - اپوزیسیون کارگری

^۳ Only the basic class of the Soviet Republic, which bore all the burdens of the dictatorship as a mass, ekes out a shamefully pitiful existence

the basic class of the Soviet Republic به «پایین‌ترین طبقه جمهوری شوروی» ترجمه شده، که ترجمه صحیح آن «پایه‌ای‌ترین طبقه» می‌باشد.

در صفحه ۱۵ آمده: «دهقانی که دارای زمین شده بود، خود را در آن زمان به عنوان شهروند تکامل‌یافته جمهوری شوروی مطرح نمی‌کرد»^۴ عبارت بی‌معنی «شهروند تکامل‌یافته»، در واقع ترجمه full-fledged citizen و به معنای «شهروند تمام‌عیار» است.

در صفحه ۹ می‌خوانیم: «این تصویر و دریافت در همه جلوه‌های تلاش بشریت رسوخ می‌یابد - با انتصاب یک عالی‌جناب برای مملکت آغاز و با یک عالی‌جناب دیکتاتور در کارخانه پایان می‌یابد.»^۵ در متن انگلیسی، این ایده، یعنی ایده «مدیریت فردی» که یک ایده بورژوازی است، در تمام جنبه‌های فعالیت‌های بشری «بازتاب» می‌یابد و نه «رسوخ»! ضمن اینکه در جمله انگلیسی صحبتی از «یک عالی‌جناب دیکتاتور در کارخانه» نیست؛ بلکه از یک «دیرکتور»، مدیر و الامقام صحبت می‌شود. یعنی مدیر کارخانه نیازی به دیکتاتور بودن ندارد تا از لحاظ ماهوی عملکردی شبیه به یک «عالی‌جناب برای مملکت» داشته باشد. با این حال می‌توان این خطاها را نادیده گرفت و فرض کرد که مترجم و مصحح فرقی بین بازتاب یافتن و رسوخ کردن نمی‌بینند(!) و director را از سر اشتباه دیکتاتور خوانده‌اند.

ترجمه غلط برخی کلمات به خاطر تشابه املائی، حداقل دوبار دیگر در متن تکرار شده است:

برای مثال در صفحه ۲۶، «آموزگاران التقاطی» به اشتباه، «آموزگاران برگزیده» ترجمه شده است!^۶ اما در جمله بعد کاملاً متوجه می‌شویم که مترجم و البته مصحح، فرق التقاطی Eclectic و برگزیده Selective را می‌دانند.

یا در صفحه ۲۵ می‌خوانیم: «ما نیم‌میلیون کمونیست داریم (از این تعداد متأسفانه عده زیادی «بیگانه» اند - بیگانه از دنیای دیگر - بیگانه از هفت میلیون کارگر.»^۷ در اینجا straggler (ولگرد) با کلمه strange اشتباه گرفته شده و «بیگانه» ترجمه شده است. اما خطای مترجمین در همین حد متوقف نمی‌شود، آنها نشان می‌دهند که به‌واقع هیچ‌چیز از محتوای کلام کولنتای نفهمیده‌اند. کولنتای به وضوح می‌گوید که ما در برابر هفت میلیون کارگر، فقط نیم‌میلیون کمونیست داریم که بسیاری از آنها دل در گروی آمال طبقاتی غیر از طبقه کارگر دارند، و به همین خاطر «ولگرد» و نسبت به پرولتاریا بیگانه‌اند. طاهری - فرد به‌گونه‌ای ترجمه کرده‌اند که گویا کل نیم‌میلیون کمونیست با هفت میلیون کارگر بیگانه هستند!

⁴ The peasant who received the land did not at the time assert himself as a part of and a full-fledged citizen of the Soviet Republic.

⁵ This idea finds its reflection in all spheres of human endeavour – beginning with the appointment of a sovereign for the State, and ending with a sovereign director of the factory.

⁶ In this way, the two systems quite comfortably live together and square up with one another. But what the outcome of all this will be, and what duties will the pupils of these teachers of eclectics be able to perform – that is a different question.

⁷ We have 500,000 Communists (among whom, we regret to say, there are many ‘strangers’ – stragglers from the other world – to seven million workers.

اینها صرفاً مثال‌هایی هستند که نشان می‌دهند نه تنها مترجم و مصحح دقت لازم را در ترجمه یک سند تاریخی از خود به خرج نداده‌اند، بلکه کمترین تلاشی هم برای فهم درست حرف نویسنده نکرده‌اند.

در صفحه ۲۶ با یک شاهکار دیگر روبه‌رو می‌شویم: «اما بوخارین می‌خواهد روی رادیکالیسم درون اتحادیه‌ها «اقدام به انباشت» to bank^۸ بکند»^۸ مترجمین کمترین زحمتی به خود نداده‌اند که در معنای "to bank" دقت کنند. حتی با مراجعه به دم‌دست‌ترین دیکشنری، می‌شد فهمید که to bank در این جمله به معنی «حساب باز کردن» است. باید به چنین مترجمینی توصیه کرد که اگر نه از ترجمه به‌طور کل، دست‌کم از ترجمه اسناد تاریخی صرف‌نظر کنند.

باری! اشاره به همین چند غلط و بی‌دقتی در ترجمه - که در واقع فقط مشتی از خروار هستند - کافی است که اعتماد ما در کل، به سندیت ترجمه صورت گرفته توسط طاهری - فرد از بین برود. اما باز هم اگر خطاها در این حد می‌ماند، می‌شد به آنها به دیده اغماض نگریست و تمام‌شان را ناشی از بی‌دقتی مترجم و مصحح دانست و متن را صرفاً در زمره ترجمه‌های بد دسته‌بندی کرد. اما گاه به نظر می‌رسد غلط‌های ترجمه، آگاهانه و با هدف تغییر یا تحریف استدلال‌های کولنتای رخ داده‌اند تا فهم خواننده را به مسیر معینی سوق بدهند.

در ادامه خواهیم دید که تعداد این گونه دخل و تصرف‌ها در متن کولنتای به حدی گسترده است که دیگر نمی‌توان آن را با اغماض ناشی از ناآشنایی مترجم و مصحح با زبان انگلیسی دانست؛ زیرا در اغلب اوقات این دخل و تصرف‌ها چنان تعیین‌کننده هستند که مفهوم جمله و بند را تغییر می‌دهند و بنابر این می‌بایست از این پس، به غلط‌هایی مفهومی تعبیر شوند که عامدانه و هدف‌مند در متن تعبیه شده‌اند. به این معنی که مترجم و مصحح خواسته‌اند پیامی غیر از پیام کولنتای را از خلال ترجمه‌شان منتقل کنند.

حذف مفاهیم ناخوشایند!

آنچه ظن این را ایجاد می‌کند که غلط‌های ترجمه‌ای به صورت عمدی در متن طاهری - فرد تعبیه شده‌اند، این است که در برخی جملات، لغاتی با بار مفهومی خاص - و عمدتاً منفی - حذف و یا جایگزین شده‌اند؛ در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

برای مثال در صفحه ۳۹ آنجا که نوشته شده: «هر آنجا که انتقاد و تحلیل است، هر جایی که اندیشه‌ها حرکت می‌کنند و اثرگذار می‌شوند؛ آنجا زندگی هست، قدرت آفرینش، رشد و پیشروی به سوی آینده به وجود می‌آید»^۹ واژه پیشرفت progress حذف شده و جای آن را «قدرت آفرینش» گرفته. اما چرا؟ این اکراه مترجمین از ذکر واژه «پیشرفت» از چیست؟

⁸ Bukharin, however, wanted 'to bank' on radicalism in the system of union education,

⁹ Wherever there is criticism, analysis, wherever thought moves and works, there is life, progress, advancement forward towards the future.

«پیشرفت» که از مفاهیم رایج و کلیدی در فرهنگ لغات مارکسیسم رسمی است، به حق توسط مارکسیست‌های هترودکس نقد شده و مکانیکی بودن آن نشان داده شده است. حال حذف آن توسط طاهری - فرد آیا به این معنا نیست که این دوستان تلاش می‌کنند که هر واژه‌ای که دید خطی و تکامل‌گرایانه مارکسیست‌های رسمی را به ذهن متبادر می‌کند، از بین ببرند؟!

واقعیت این است که نوع‌گزینش کلمات توسط طاهری - فرد به گونه‌ای است که گویی بر این پندارند که هر مفهومی امروزه منفی تلقی می‌گردد، در متون پیشگامان مارکسیست نیز نباید دیده شود. برای مثال در صفحه ۲۲ عبارت «حق انحصاری» حذف و جای آن را «حق طبقاتی» می‌گیرد؛ نه چون مترجمین معنای prerogative را نمی‌دانسته‌اند؛ بلکه چون واژه «انحصار» حاوی بار منفی است.^{۱۰} با در نظر گرفتن این گونه مثال‌ها که کم هم نیستند به این نتیجه می‌رسیم که آقای فرد و خانم طاهری تا جایی که توانسته‌اند «کلمات ناخوشایند» را حذف کرده‌اند. متأسفانه طاهری - فرد در این حذف و اضافه‌های دلخواهی، حساسیت به خرج نداده‌اند و متن‌شان سرشار از این نوع دست‌اندازی‌ها است؛ اما از آنجا که به گواه ادعای خود آقای فرد، ایشان «جمله به جمله» ترجمه خانم طاهری را با متن انگلیسی مقایسه کرده‌اند، ما فکر می‌کنیم که مسئولیت اصلی تمامی این دستکاری‌ها در یک سند تاریخی، در وهله اول بر عهده ایشان است. به همین خاطر روی سخن ما در این مقدمه با جناب عباس فرد خواهد بود.

در صفحه ۱۰ این بار جایگزینی یک فعل با فعلی دیگر سؤال‌برانگیز می‌شود. در این صفحه می‌خوانیم: «در صفوف حزب و در میان عناصر «پایین‌تر»، خواست انتقاد آزاد طرح می‌شد و با فریاد اعلام گردید که بوروکراسی با این خواست می‌ستیزد...»^{۱۱} در صورتی که در متن انگلیسی برای «بوروکراسی» از فعل «خفه کردن» استفاده شده است! قطعاً خانم مترجم و آقای مصحح معنی bureaucracy strangles them را می‌دانند، اما فعل «ستیزیدن» را ترجیح داده‌اند؛ و باز باید پرسید چرا؟ آیا این به خاطر دور کردن اذهان مخاطبان از تصور «خفقان‌آور» بودن دولت بلشویکی نیست؟! نمونه بعدی، این ظن ما را تصدیق می‌کند.

کمی جلوتر کولنتای از اوضاع وخیم اقتصادی طبقه کارگر می‌گوید و اضافه می‌کند که این وضعیت در طول سالیانی که از انقلاب اکتبر گذشته، بهتر که نشده هیچ، بدتر هم شده است، تا جایی که به وضع غیرقابل‌تحملی رسیده و فریاد نارضایتی زحمتکشان را درآورده است. اما حزب در برابر ابراز نارضایتی‌ها چه واکنشی دارد؟... آنها را سرکوب می‌کند. اما مترجمین «صادق» ما ترجیح داده‌اند کسی (یا بهتر است بگوییم خواننده فارسی‌زبان، چون این گونه اسناد دهه‌هاست به زبان‌های مختلف دنیا ترجمه شده‌اند!) از «سرکوب شدن» کارگران توسط رهبران بلشویک‌شان خبردار نشود. به همین دلیل می‌نویسند: «هیچ‌کس نمی‌تواند این واقعیت را انکار کند. این نارضایتی شدید و وسیع در میان کارگران (توجه کنید: در میان کارگران) دارای حقانیتی واقعی است.»^{۱۲} (ص. ۱۶)

¹⁰ organisation of control over the social economy is a prerogative of the All-Russian Congress of Producers,...

¹¹ Within its ranks, "lower" elements demand freedom of criticism, loudly proclaiming that bureaucracy strangles them, leaves no freedom for activity or for manifestation of initiative.

¹² The third reason enhancing the crisis in the Party is that, in fact during these three years of the revolution, the economic situation of the working class, of those who work in factories and mills, has not only not been improved, but has become more unbearable. This nobody dares to deny. The suppressed and widely-spread dissatisfaction among workers (workers, mind you) has a real justification.

بگذریم از اینکه چگونه می‌شود «حقانیت» واقعی» نباشد! باید پرسید که چرا The suppressed and widely-spread dissatisfaction among workers به «ناراضایتی شدید و وسیع در میان کارگران» ترجمه می‌شود و واژه suppressed زیر فرش زده می‌شود!

این بند از متن کولنتای از آن جهت مهم است که به ما می‌گوید کارگران در حکومت شورایی به رهبری بلشویک‌ها، به خاطر اعتراض به وضع اسفناک زندگی‌شان سرکوب شدند و حتی کولنتای از این بابت متعجب است! او از سرکوب کارگران متعجب است؛ چرا که اینجا دیگر صحبت از سرکوب رقیبان سیاسی بلشویک‌ها، اعم از منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی و آنارشیست‌ها نیست، صحبت از کارگران است، آن هم بی‌چیزترین‌هایشان که بلشویک‌ها به نام آنها و با وعده بهبود زندگی‌شان حکومت می‌کردند! ولی آقای عباس فرد تلاش می‌کند با زیرکی تمام، سرکوب شدن ناراضایتی کارگران توسط بلشویک‌ها را با یک چرخش قلم، از صفحه تاریخ حذف کند!

در همان بند، ترجمه جمله This nobody dares to deny به «هیچ‌کس نمی‌تواند این واقعیت را انکار کند» نیز در نوع خود جالب است! آقای فرد شاید می‌پندارد که کولنتای اشتباه می‌کند و بر این باور است برخی «جرأت» انکار واقعیت دهشتناک زندگی زحمتکشان روسی و سرکوب ناراضایتی‌شان را دارند! آیا خود او از جمله این انکارکنندگان با «جرأت» نیست؟ دستکاری‌اش در متن کولنتای چیزی غیر از این به ما نمی‌گوید.

بله، «پوزسیون کارگری» به قلم کولنتای سندی است بر اینکه در دوران قیمومیت بلشویک‌ها، آن هم نه بعد از بیماری و مرگ لنین، و نه تحت رهبری استالین، کارگران ناراضی سرکوب می‌شدند و صدای اعتراض‌شان خفه می‌شده است. و بازگو کردن این حقیقت تلخ برای امثال فرد که هنوز در اندیشه تکرار تجربه بلشویکی و برقراری «دیکتاتوری پرولتاریا» سیر می‌کنند، هراس‌آور است. کسی که از «دولت کارگری» اسطوره ساخته، باید هم بترسد که با رو شدن حقایق این دولت کارگری، منجمله شیوه سرکوبگرانه‌اش نسبت به کارگران، اسطوره‌اش دود شود و به هوا برود. اما این اسطوره فقط به مدد داستان‌سرایی‌هایی ممکن شده که از دیرباز لنینیست‌های آشکار و نهان برای‌مان تعریف کرده‌اند؛ یعنی از وقتی که انکار این حقیقت ناممکن شد که جمهوری شوروی به زمامت بلشویک‌ها، در رسیدن به آرمانش شکست خورده و «تئوری دوران گذار» - در عمل - ناممکن بودنش را اثبات کرده. داستان‌هایی که در پی توجیه چرایی این شکست هستند، لقلقه زبان هر لنینیستی از هر طیف و طایفه‌ای هستند. در ادامه صرفاً به تحریفاتی می‌پردازیم که نشان می‌دهد عباس فرد جزء این دسته از داستان‌سرایان است و برای اینکه کذب داستان‌هایش رو نشود و اسطوره‌اش در هم نشکند، به ناچار دست به تحریف یک سند تاریخی می‌زند.

تحریف‌های اعمال‌شده از سوی فرد را می‌توان در سه دسته گنجانند: ۱- آنها که برای خدشه‌دار نشدن چهره دو رهبر مطرح بلشویسم صورت گرفته‌اند. ۲- آنها که برای گرفتن تند و تیزی نقد کولنتای بر حزب بلشویک آمده‌اند. ۳- و در نهایت تحریف‌هایی که در خدمت توجیه عملکرد راست‌روانه بلشویک‌ها هستند: بوروکراتیسم و سازش با بورژواها و انتصاب افراد مورد اعتماد خود به پست‌های کلیدی به جای اعتماد به کارگران ...

بنابر این به نظر ما، آنچه عباس فرد به اسم جزوه «اپوزیسیون کارگری» در سایت *رفاقت کارگری* منتشر کرده، فراتر از یک ترجمه بد از یک سند تاریخی است؛ این ترجمه به غایت بد، خود سندی است از اینکه نمی‌شود لنینیسم به صورت عام و بلشویسم به صورت خاص را نجات داد مگر با قلب و انکار حقیقت. اما از سانسور یک مفهوم نامطلوب، تا حذف یک عنصر نامطلوب چقدر فاصله است؟ بین سانسور یک متن، یک سند تاریخی و حذف حامل آن ایده چه ارتباطی وجود دارد؟ این سوال فرعی‌ای است که در جنب تحقیق‌مان روی دلایل جراحی کولنتای به دست فرد، به آن پاسخ خواهیم داد.

اسناد سانسور می‌شوند و رهبران نجات می‌یابند:

عباس فرد در حین تحریفاتی که بر متن کولنتای اعمال کرده، نه تنها تبحرش را در استفاده از تیغ سانسور نشان می‌دهد، بلکه نشان می‌دهد چه روانشناس ماهری است. او با حذف زیرپوستی برخی واژه‌ها توانسته زهر لحن و کلام کولنتای را چنان بگیرد که مبادا ذهن خواننده خدای ناکرده به این سمت برود که رهبران حزب، برخوردی سخیفانه با گروه اپوزیسیون کارگری، به عنوان یک گروه منتقد، داشتند. برای مثال در صفحه ۳۹ واژه «تمسخرآمیز» در عبارت «سخنان تمسخرآمیز رهبران حزب ما» (derisive remarks the leaders of our Party) حذف و جمله این‌گونه ترجمه می‌شود: «هر چند که رهبران حزب به «اپوزیسیون کارگری» بی‌توجهی نشان می‌دهند، اما امروز...»^{۱۳}

کولنتای بی‌توجهی بلشویک‌ها نسبت به وضعیت زندگی اسفناک کارگران روسی را به باد انتقاد می‌گیرد و توجیه آنها را مبنی بر اینکه مسأله جنگ واجب‌تر بود، غیرقابل پذیرش می‌داند. او از قول رهبران می‌نویسد: «ما نمی‌توانستیم به این وضعیت توجه کنیم، ببخشید، جبهه نظامی [واجب‌تر] بود.» و ادامه می‌دهد «با این وجود، زمانی که می‌بایست ساختمانی که توسط نهادهای شورایی اشغال شده تعمیر گردد، مواد و کارگران لازم یافت می‌شود.» عباس فرد که به خوبی متوجه تأثیر لغت «ببخشید» در این جمله بر خواننده هست و می‌داند حذف این لغت از جمله کولنتای از بار طنز تلخ سخن او می‌کاهد، با خیال آسوده این لغت مزاحم را حذف می‌کند و می‌نویسد: «ما برای این موضوع وقت نداشتیم؛ افکارمان متوجه جبهه نظامی بود.»^{۱۴}

در جای دیگر باید چیز دیگری از جمله کولنتای حذف شود تا باز چهره موجه رهبر اصلی حزب مصون بماند. کولنتای می‌نویسد «این گروه، «اپوزیسیون»، هر چند که تئوریسین‌های چندان بزرگی نداشت، و به‌رغم مقاومت قاطع محبوب‌ترین رهبران حزب، خیلی زود رشد کرد و به تمام روسیه کارگری تسری یافت.»^{۱۵} فرد خیلی ساده صفت «محبوب‌ترین» را از این جمله حذف می‌کند! و حذف

¹³ And whatever derisive remarks the leaders of our Party may employ, the Workers' Opposition is today the only vital active force with which the Party is compelled to contend, and to which it will have to pay attention.

¹⁴ "We could not attend to that; pray, there was the military front."

¹⁵ This group, the Opposition, having no great theoreticians, and in spite of a most resolute resistance from the most popular leaders of the Party was growing strong and spreading all over labouring Russia.

عباس فرد این جمله را اینگونه ترجمه کرده است: «این گروه (یعنی: این «اپوزیسیون»)، فاقد تئوریسین‌های بزرگ بود، و علی‌رغم مخالفت به غایت شدید رهبری حزب رشد فراوانی داشت و به سراسر روسیه کارگری گسترش یافت.» ص. ۱۰

این عبارت تصادفی نیست، چرا که بیش از یکبار اتفاق می‌افتد، و کیست که نداند، چه آن زمان و چه امروز، منظور از «محبوب‌ترین رهبران» کسی جز لنین نبوده است؟!۱۶

کاملاً روشن است که اولویت عباس فرد حفظ چهره «محبوب‌ترین رهبران حزب» است (در ادامه با مرور غلط‌های ترجمه‌ای در رابطه با نظرات تروتسکی خواهیم دید که عباس فرد، تروتسکی را هم جز «محبوبین» می‌داند)، اما اولویت کولنتای - حداقل در این متن - آن است که به رهبران حالی کند که در این میان چیزی نادرست است، حتی اگر این وسط رهبران آزرده‌خاطر شده و زیر سؤال بروند. عباس فرد از این موضوع آگاه است و صد البته مکدر و هراسناک. از این روست که به صلاح دید خود، در یک سند تاریخی دست می‌برد، از آن چیزی برمی‌دارد و حتی به آن چیزی می‌افزاید. بند بعد گواه این موضوع است.

کولنتای از نگاه کارگران، که فاصله رشدیافته سطح زندگی خود و رهبران و اعضای رده بالای حزب بلشویک را به چشم می‌بینند و از این بابت متحیر هستند، می‌نویسد: «از طرفی [بین کارگران و رهبران] وحدتی در کار نیست. نیازها، مطالبات و آمال‌شان معنای یکسانی ندارد. رهبران یک چیز هستند و ما یک چیز کاملاً متفاوت. شاید واقعاً رهبران بهتر بدانند چطور کشور را اداره کنند، اما موفق نمی‌شوند که نیازهای ما، زندگی ما در کارخانه‌ها، مطالبات و نیازهای فوری ما را بفهمند. آنها نمی‌فهمند و نمی‌دانند.» جمله به سادگی قابل فهم است؛ کولنتای به تفاوت سطح زندگی رهبران و کارگران اشاره می‌کند و می‌گوید «کارگران کور نیستند» و به چشم خود می‌بینند رهبرانی که حتی یک ساعت در کارخانه‌ها نگذارنده‌اند، نیازها و دردهای آنها را نمی‌فهمند. حال ببینیم که فرد این جمله را چگونه ترجمه کرده است: «هیچ وحدتی، هیچ گونه احساسی از نیاز مشترک و خواست و تلاش مشترک وجود ندارد. رهبران [آدم‌های] بیهوده‌ای نیستند، [اما] ما همگی با آنها تفاوت داریم.»^{۱۶}

عجب! این تلاش و ابتکار فرد در راستای نجات رهبران، با پوشاندن «بیهودگی‌شان» در رابطه با تغییر کیفی زندگی و معاش کارگران قابل تقدیر نیست؟! تا کجا باید دروغ گفت و وجود یک لنین یا یک تروتسکی را برای بهبود وضعیت کارگران ضروری نشان داد؟

اما اینکه تروتسکی را در کنار لنین می‌آوریم بی‌دلیل نیست؛ در بخشی که کولنتای آرای تروتسکی را در رابطه با نقش سندیکاها در بازسازی «اقتصاد کمونیستی»^{۱۷} نقد می‌کند، جملات و عبارات به گونه‌ای زیر قلم فرد تغییر کرده‌اند، تا در نهایت گنه ارتجاعی نظرات تروتسکی پوشیده بماند. برای مثال در صفحه ۲۴ در جمله «تروتسکی این خلاقیت [خلاقیت طبقه کارگر] را با ابتکار «سازمان‌های

¹⁶ There is no unity, no sense of their identity of needs, demands and aspirations. The leaders are one thing, and we are something altogether different.

¹⁷ اینکه این عبارت را در گیومه آورده‌ایم دلیلش این است که مفاهیمی چون «اقتصاد کمونیستی»، «تولید کمونیستی» و... در نگاه برنامه‌گرایانه‌ای ریشه دارند که دوران تاریخی‌اش به سرآمده و دیگر نه تنها حامل هیچ مفهوم انقلابی‌ای نیستند، بلکه به نوعی ضدانقلابی هم محسوب می‌شوند؛ چرا که به اجرا درآوردن‌شان مستلزم برقراری «سرمایه‌داری دولتی» است که فقط نوعی از «سرمایه‌داری» است و نه به قول برخی «آلترناتیو» آن. از همین رو باید اضافه کرد که کولنتای دچار یک تناقض تاریخی خاص چپ رادیکال است: از از یک سو به دنبال راه ایجاد «تولید کمونیستی» و افزایش «بارآوری کار» است، از سوی دیگر با تنها شیوه ممکن به اجرا درآمدن این «تولید کمونیستی»، یعنی وجود دولت کمونیست‌ها و واسطه‌های طبقه کارگر به طور عام، مخالفت می‌کند. او از بی‌محتوا شدن شوراها شکایت می‌کند، بدون اینکه معنای تاریخی آب رفتن شوراها و دست‌اندازی حزب بر آنها را درک کند. این درک صرفاً بعد از دوران بازسازی سرمایه در سال‌های ۱۹۷۰ میسر شد که داستان آن مجال دیگری می‌طلبد.

حقیقی تولید» و ابتکار کمونیست‌های درون اتحادیه‌ها جایگزین می‌کند»^{۱۸}، «سازمان‌دهنده‌گان حقیقی تولید» به «سازمان‌های حقیقی تولید» ترجمه شده و یک «و» ناقابل در میان «ابتکار سازمان‌های حقیقی تولید» و «ابتکار کمونیست‌های درون اتحادیه‌ها» اضافه گشته است. در اینجا اضافه کردن این «و» باعث می‌شود که خواننده در نهایت نفهمد که از نظر کولتای «سازمان‌دهنده‌گان حقیقی تولید» و «کمونیست‌های درون اتحادیه‌ها» یک چیز هستند. کولتای بر این باور است که این نه «سازمان‌دهنده‌گان حقیقی تولید» یا «کمونیست‌های درون اتحادیه‌ها»، که در واقع فرستادگان یا منصوبین حزب هستند، بلکه خود کارگران باید نظم اقتصادی تولید جدید را که قرار است «کمونیستی» باشد در دست بگیرند. پس او به این نظر تروتسکی انتقاد دارد که گویا می‌شود خلاقیت و ابتکار کمونیست‌ها و منصوبین حزب را به جای خلاقیت طبقه کارگر در کل نشانند و انتظار داشت که کارگران بتوانند در زندگی اقتصادی حکومت کارگری مشارکت کنند.

در صفحه ۳۰ متن عباس فرد باز هم خطای دیگری از این دست به چشم می‌خورد: «(به هر حال، تنها یک بخش از این پیشگام‌ها به اتحادیه‌ها [برمی‌گردند]؛ آنجایی که اعضای اتحادیه فاقد امکان رهبری و برپاسازی اقتصادی مردمی هستند.»)^{۱۹} مشخص نیست که چرا فعل «برمی‌گردند» در کروش گذشته شده و به جای «اعضای کمونیست» نوشته شده «اعضای اتحادیه». این جایگزینی غلط، این ایده را به ذهن متبادر می‌کند که گویا اعضای پیشگام حزب، یا همان کمونیست‌های حزبی، از این رو که اعضای اتحادیه امکان رهبری و ایجاد «اقتصاد کمونیستی» را ندارند، به سندیکاها فرستاده می‌شود. در صورتی که منظور کولتای روشن است؛ او در عین نقد لنین که معتقد بود این حزب است که می‌تواند و باید برنامه اقتصاد کمونیستی را به اجرا درآورد، می‌گوید تنها بخشی از این پیشاهنگ‌های حزب، سهم سندیکاها - که از نظر او تنها ارگان به اجرا درآورنده برنامه اقتصاد کمونیستی هستند - می‌شوند و تازه همین بخش اندک از پیشاهنگ‌ها یا اعضای کمونیست عضو سندیکاها نیز به خاطر دست‌درازی حزب بر سندیکاها امکان هدایت و برپاسازی «اقتصاد مردمی» را ندارند.

اما این گونه تحریف‌ها چه چیز را در مورد اندیشه «مصحح» آشکار می‌کنند؟ غیر از این است که او کاملاً برخلاف کولتای می‌پندارد که حزب در ساختن «اقتصاد کمونیستی» نقش اول را دارد؟! یک مثال دیگر این فرضیه را تقویت می‌کند. در صفحه ۲۴ او از زبان کولتای می‌گوید: «اتحادیه‌ها تنها مدارس کمونیسم نیستند، بلکه خالق این مدارس هستند.»^{۲۰}

اما هیچ چیز بی‌معنی‌تر از این نیست که کولتای سندیکاها [اتحادیه‌ها] را خالق مدارس کمونیسم بداند. کولتای به نمایندگی از «اپوزیسیون کارگری»، برخلاف لنین که سندیکاها را مدارس کمونیسم می‌دانست، معتقد است که سندیکاها را باید خالق کمونیسم دانست و نقش اصلی در اجرای «اقتصاد کمونیستی» را به آنها سپرد و درست به همین دلیل است که با تروتسکی هم مخالف است که کار سندیکاها را به وضوح به سروسامان دادن به امور جزئی کارخانه تقلیل می‌دهد. در یک کلام، اپوزیسیون باور دارد که تقلیل

¹⁸ Trotsky replaces it by the initiative of 'the real organisers of production', by Communists inside the unions (from Trotsky's report, Dec. 30).

¹⁹ (only a part of the vanguard gets back into the trade unions, where the Communist members, however, are deprived of an opportunity of directing and building up the people's economy).

²⁰ the unions are not only schools for Communism, but they are its creators as well.

سندیکاها به صرف «مدارس کمونیسم» غلط است، چون از نظر او، سندیکاها نه فقط «کمونیست‌ها» را بلکه خود «کمونیسم» را می‌سازند.

خطای دیگری در صفحه ۲۷ وجود دارد که با آنکه به ظاهر چندان مهم نمی‌نمایاند، اما باز نشان می‌دهد که مترجمین یا واقعاً آنچه را ترجمه کرده‌اند نفهمیده‌اند، یا به عمد می‌خواهند جلوی فهم دقیق نقد مشخص کولنتای به لنین و تروتسکی را بگیرند. کولنتای می‌گوید: «رفیق تروتسکی، به ما رحم کنید! این چیزی نیست مگر ضبط و ربط امور خانه.» و فرد ترجمه می‌کند: «رفیق تروتسکی با ما ابراز همدردی [هم] می‌کند! زیرا این فقط کار خانگی است.»^{۲۱}

عجب! از نظر عباس فرد اینکه کار سندیکاها در حد «کار خانگی» باشد قابل «همدردی» است و تروتسکی «همدردی هم می‌کند»؛ در صورتی که کولنتای با کنایه خطاب به تروتسکی می‌گوید: «به ما رحم کن رفیق تروتسکی» و کار خانگی، یعنی امور جزئی از قبیل تعویض در و پنجره کارخانه را به جای کار اصلی سندیکاها که باید کنترل بر تولید و توزیع کالاها باشد، به ما قالب نکن! و اینطور وانمود نکن که سندیکاها با تعویض پنجره‌های کارخانه‌شان در تولید مشارکت داده می‌شوند.

در ادامه همین جمله و در همین بند، دستکاری دیگری صورت می‌گیرد که دلیل دستکاری فوق را روشن می‌کند. در ترجمه فرد می‌خوانیم: «رفیق تروتسکی» اگر می‌خواهید خلاقیت اتحادیه‌ها را تا به این اندازه کاهش بدهید، در این صورت اتحادیه‌ها به جای تبدیل شدن به مدرسه کمونیسم، به مدرسه‌ای تبدیل می‌شوند که سرایدار تربیت می‌کنند. [آری] این حقیقت دارد که رفیق تروتسکی تلاش دارد حوزه «خودفعالیتی توده‌ها» را از طریق بر حذر داشتن آنان از شرکت در «خودفعالیتی»، در راستای بهبود بخشیدن به شرایط [زندگی خود] کارگران توسعه دهد؛ اما [از چه طریق؟] از این طریق که به آن‌ها فرصت بدهد تا در این زمینه از «شورای عالی اقتصاد ملی» درس بگیرند. (تنها یک اپوزیسیون «دیوانه» تا بدین حد پیش می‌رود!)^{۲۲} (تأکیدها از ما هستند).

عباس فرد به بدترین شیوه ممکن این چند جمله را ترجمه می‌کند تا در نهایت به خواننده بقبولاند که تروتسکی با نیتی خیرخواهانه کارگران را از «شرکت در «خودفعالیتی» در راستای بهبود بخشیدن به شرایط» شان «برحذر» می‌دارد؛ از چه طریق؟ از این طریق که لطف می‌کند و به آنها «فرصت» می‌دهد که تعالیم «شورای عالی اقتصاد ملی» (بخوانید نخبگان حزبی یا وابسته به حزب) را بیاموزند! و بعد هم اطمینان می‌دهد فقط رادیکالیسم تروتسکی دیوانه (به معنای مثبت کلمه البته!) تا این حد پیش می‌رود!!

و اما ترجمه صحیح همین خطوط: «اگر شما [تروتسکی] قصد دارید خلاقیت سندیکاها را تا این حد تقلیل بدهید، پس سندیکاها نه مدارس کمونیسم بلکه مدارس تربیت سرایداران خواهند شد. درست است که رفیق تروتسکی تلاش می‌کند عرصه «فعالیت اتونوم

²¹ Comrade Trotsky, take pity on us! For this is merely the sphere of house-running

²² Comrade Trotsky, take pity on us! For this is merely the sphere of house-running. If you intend to reduce the creativeness of the unions to such a degree, then the unions will become not schools for Communism, but places where they train people to become janitors. It is true that Comrade Trotsky attempts to widen the scope of the 'self-activity of the masses' by letting them participate not in an independent improvement of the workers' lot, on the job (only the 'insane' Workers' Opposition goes that far), but by taking lessons from the Supreme Council of the National Economy on this subject.

توده‌ها» را گسترش دهد، اما نه از طریق مشارکت دادن آنها در بهبود شرایط خاص کار خودشان در محل کار (تنها «دیوانگی» «اپوزیسیون کارگری» می‌تواند به این دوری برود!)، و نه به‌طور مستقل، بلکه با پیروی از تعالیم «شورای عالی اقتصاد ملی».

اینکه فرد اصرار دارد تروتسکی را در جبهه «اپوزیسیون» به حساب آورد، نکته قابل توجهی است که یکبار دیگر در خلال تحریف‌های فرد تکرار می‌شود و آن را در ادامه مورد بررسی قرار می‌دهیم. اما چرا تروتسکی را باید به هر طریق جزء «اپوزیسیون» جازد؟ غیر از این است که این افسانه دست‌نخورده باقی بماند که تروتسکی از همان ابتدا متوجه خطر بوروکراتیزه شدن مناسبات حزبی بوده است؟ پس می‌بایست حتی به قیمت تحریف یک سند تاریخی، تروتسکی را در دسته «رهبران فرزانه» نگه داشت!

باری! امتیاز دادن به تروتسکی در طول ترجمه طاهری - فرد ادامه پیدا می‌کند و شاهکار دیگری در ترجمه، اوج ارادت این دو نفر به تروتسکی را عیان می‌سازد: «طی بحث‌ها چنین به نظر می‌رسید که بخشی از رفقای ما (و از جمله تروتسکی) مدافع «جذب اتحادیه‌ها در دولت» اند - البته نه به یکباره، بلکه به‌طور تدریجی - و این طور به نظر می‌رسید که تروتسکی، همان‌طور که ما در برنامه خودمان آورده‌ایم می‌خواهد حق کنترل نهایی بر تولید از سوی اتحادیه‌ها را برای آنها به عنوان رزرو یا ذخیره در نظر بگیرد.»^{۲۳} (ص ۲۳)

آیا باید پذیرفت که مترجم آنقدر ناشی است که نمی‌فهمد چنانچه کولنتای، تروتسکی را در زمره «بخشی از رفقا» در نظر می‌گرفت، ادامه حرفش بی‌معنی می‌شد؟! در واقع کولنتای در اینجا می‌گوید برخی از رفقای اپوزیسیون کارگری به اشتباه فکر می‌کردند که تروتسکی مانند آنها بر آن است که «کنترل نهایی بر تولید» حق و وظیفه اتحادیه‌هاست، و ادامه می‌دهد دلیل اینکه به نظر می‌رسد تروتسکی در کنار «اپوزیسیون» ایستاده، این است که او هم مخالف این ایده لنین و زینویف است که سندیکاها «مدارس کمونیسم» هستند؛ حال آنکه، تروتسکی مخالفتش از جهتی ارتجاعی است و چنانچه از نظراتش برمی‌آید بر این است که سندیکاها باید «سرایدار» تربیت کنند و بس!

ترجمه صحیح این بند، مطابق متن انگلیسی و فرانسوی به این صورت است: «در طول بحث، به نظر برخی رفقای ما رسید که تروتسکی موافق «نوعی جذب سندیکاها توسط دولت» است، [به این معنی که دولت سندیکاها را] نه به یکباره، بلکه تدریجاً [جذب می‌کند] و می‌خواهد برای سندیکاها حق کنترل نهایی بر تولید را (همان‌طور که برنامه ما آن را توضیح می‌دهد) حفظ کند. به نظر می‌رسد این نکته، یک لحظه تروتسکی را روی همان زمینی می‌نشانند که اپوزیسیون در آن قرار دارد؛ آنجا که گروه مخالف «جذب توسط دولت» که توسط لنین و زینویف نمایندگی می‌شد، موضوع فعالیت سندیکاها و مشکل‌اش را هم‌چون مشکل «آموزش و تربیت برای کمونیسم» می‌دید.»

خطای این ترجمه چنان در ذوق می‌زند که به سختی می‌توان نپرسید چرا چنین امتیازی به تروتسکی داده می‌شود؟ آیا غیر از این است که او را به هر قیمت در میان «خواص با بصیرت» حفظ کرد؟

²³ During the discussion it seemed to some of our comrades that Trotsky stood for a gradual 'absorption of the unions by the state' - not all of a sudden, but gradually and that he wanted to reserve for them the right of ultimate control over production, as it is expressed in our programme.

ترجمه یک بند در صفحه ۲۵ اما نشانه دیگری به ما می‌دهد که معنای امتیاز دادن‌های طاهری - فرد به تروتسکی را روشن می‌کند. آنها می‌نویسند: «ضرورتاً باید به یاد داشته باشیم که احتیاط‌ها و وظایف ویژه خویش را دارند - نه وظیفه فرماندهی، نظارت و یا دیکته کردن [فرمان‌ها]؛ وظایف احتیاط‌ها در یک عبارت خلاصه می‌شود: کانالیزه کردن توده‌های کارگر در جنبش سازمان‌یافته پرولتاریایی. نتیجه اینکه تروتسکی [در مقام] معلم و با سیستم ماسک‌زده تربیتی خود، بیش از حد زیاده‌روی می‌کند.»^{۲۴} (تأکید از ماست)

در اینجا، با هدف خاصی صفت «ماسک‌زده» که در متن اصلی نیست، به متن اضافه شده است. از آنجا که در نهایت امر، مترجمین تفاوت ماهوی‌ای بین سیستم ایده‌آل خود و سیستم «تربیتی» تروتسکی نمی‌بینند و از آنجا که این سیستم جواب نداده بود؛ می‌بایست به طریقی اصرارشان بر درست بودن آن را توجیه کنند. بدین ترتیب با افزودن عبارت «ماسک‌زده» فرقی قائل می‌شوند، بدون اینکه واقعاً فرقی گذاشته باشند! از نظر عباس فرد، سیستم تربیتی پیشنهادی تروتسکی ماسک‌زده است چون واقعاً به «ارتقاء» کارگران نمی‌اندیشد و فقط ماسک این کار را بر صورت دارد. به این ترتیب مشخص می‌شود که عباس فرد در نهایت مانند تروتسکی و لنین بر این اعتقاد است که کارگران را باید «ارتقاء» داد و «تربیت» نمود و این بار برای اینکه درست عمل شود، لابد معلمان باید با کارگران مهربان‌تر برخورد کنند و در «دیکتاتوری پرولتاریای آینده»، به هنگام «تربیت کمونیستی کارگران» (مثلاً کارگران فولاد یا هفت‌تپه)، شلاق تروتسکی دوم را از دستش بگیرند.

به این ترتیب، روشن می‌شود که نه تنها درک عباس فرد، حتی از درک کولنتای - که خود تاریخ مصرفش به سر آمده - عقب‌تر است؛ بلکه او حتی یک کلمه هم از نقد مستدل کولنتای بر نگاه دوآلیستی و پراتیک تعلیم و تربیت، نفهمیده است. (و چه جای تعجب! به قول مارکس «آناتومی انسان، کلیدی برای [درک] آناتومی میمون است. آنچه، در گونه‌های حیوانی پایین‌تر، شکل بالاتری را نشان می‌دهد، بر عکس فقط وقتی فهمیده می‌شود که شکل بالاتر پیشتر شناخته شده باشد.» (از مقدمه سهمی بر نقد اقتصاد سیاسی) به عبارت دیگر، برای فهمیدن نقد یک درک و بینش باید از آن عبور کرد. حال آنکه عباس فرد درگیر همان نگاه ماتریالیسم دوگانه‌گرا و متافیزیکی جدایی‌ماده - روح و متعاقب آن معلم و متعلم است که باز به قول مارکس، جامعه را به دو دسته تقسیم می‌کنند و یکی را بر فراز دیگری می‌نشانند. رجوع شود به تز سوم مارکس از تزهایی بر فوئرباخ)^{۲۵}

او باید حرف کولنتای را مورد جرح و تعدیل قرار دهد تا مبادا خواننده، به ارتجاعی بودن نظرات لنین و تروتسکی برسد.

اینجا لازم است که یک پرانتز باز کنیم: چرا تروتسکی باید خیلی رادیکال جلوه کند؟

برخی از رفقای «شکاک» که داستان تروتسکی در مورد انحطاط حزب بلشویک را هرگز باور نکردند، در پی کشف اسناد مدفون در گنجینه فراموشی، به این نتیجه رسیدند که اشخاص و گروه‌های دیگری بسیار پیشتر از آن که تروتسکی از قدرت اخراج شود و

²⁴ It is necessary to remember that these organisations have their own particular tasks – these are not tasks of commanding, supervising or dictating, but tasks in which all may be reduced to one : drawing of the working masses into the channel of the organised proletarian movement. Thus, teacher Trotsky went too far in his system of bringing up the masses.

^{۲۵} برای نقد این نگاه دوآلیستی ریشه‌دار در جریان مارکسیسم رسمی نگاه کنید به مقاله
نوادگان هُولباخ، میراث‌خواران کائوتسکی:

تروتسکیست‌ها بتوانند این ادعا را مطرح کنند که اخراج او نقطه عطف «رسمی» انحطاط است، از انحطاط حکومت کارگری گفته بودند. کسانی که قدرت تحلیل و صداقت نگاه‌شان به حدی بود که از همان ابتدای کار، بلشویک‌ها را در برپایی یک سرمایه‌داری دولتی و حکومت به اسم کارگران و به کام رهبران نقد کردند، با تمام ملزومات و متعلقاتش: از سرکوب مخالفین چه کمونیست چه غیر کمونیست تا سرکوب کارگران؛ از ایجاد پلیس و دستگاه سرکوب تا برقراری سیستم تیلور در کارخانه‌ها؛ از سازش با احزاب بورژوا تا برقراری روابط تجاری با امپریالیسم. پس روشن شد که خیلی پیشتر از آن که تیغ سانسور به تروتسکی برسد، کسانی بوده‌اند - کمونیست‌های رادیکالی - که «انحطاط» سیستم جمهوری شوروی را از فردای روی کار آمدنش دیده‌اند و نوشته‌اند. برخی حتی این همه را نه «انحطاط» بلکه بروز طبیعی حزب بلشویک دانستند. جدای از کمونیست‌های رادیکال، حتی بلشویک‌های دیگری پیش از تروتسکی بودند که روی پرنسپ‌ها ماندند و انحطاط را دیدند و علیه‌اش اعتراض کردند و بهای اعتراض‌شان را هم پرداختند.^{۲۶} با وجود تمام این‌ها، تروتسکی می‌شود نماد هوشیاری در برابر انحطاط حزب! چرا؟ برای اینکه خودِ روش بلشویکی که او تا لحظه آخر از آن دفاع کرد، چه در نحوه جلوس بر اریکه قدرت و چه در پیشبرد اهداف و آملش، از اعتبار نیافتد. باید مرجعیت تروتسکی در انتقاد به نظام شوروی برجا بماند، تا کل بلشویسم و حزب و رهبرانش زیر سؤال نرود.

بی دلیل نیست که بسیاری از تحریفاتی که عباس فرد بر نوشته کولنتای اعمال کرده، در راستای حفظ چهره مثبت حزب بلشویک بوده است.

حزبی که برای حفظش باید سانسور کرد:

ما در این بخش نمونه‌هایی از ترجمه اشتباه یا حتی وارونه فرد را می‌آوریم که به وضوح نشان از تلاش برای حفظ چهره موجه حزب بلشویک دارد. ابتدا از نمونه‌های به ظاهر کم‌اهمیت‌تر شروع می‌کنیم:

در صفحه ۱۴ می‌خوانیم: «این سیاست به ویژه در حوزه تجارت خارجی با دولت‌های سرمایه‌داری که هم‌اکنون تازه توسعه را آغاز کرده‌است، به ویژه مشهود است: این معاملات تجاری برفراز سر [مردم] روس و سازمان‌های کارگری سازمان‌یافته خارجی انجام می‌شود. این معاملات بیان خود را همچنین در یکسری اقدامات محدودکننده خودفعالیتی توده‌ها و انتقال ابتکار به دست تخم و ترکه صاحبان سرمایه می‌سپارد.»^{۲۷} اینجا ما نمی‌دانیم با یک مترجم بد طرف هستیم که نمی‌داند It در جمله آخر به The policy برمی‌گردد و نه به these commercial relations یا با یک مصحح مغرض که ترجیح می‌دهد خواننده نفهمد که کولنتای می‌گوید: این سیاستی که رهبران حزب اتخاذ کرده‌اند در معاملاتی نمود می‌یابد که از فراز سر زحمتکشان روس و زحمتکشان کشورهای دیگر، بدون اطلاع و بدون موافقت آنها، با «دولت‌های سرمایه‌داری» انجام می‌شوند. بیان یا نمود دیگر این سیاست، خود

^{۲۶} برای مثال به این نمونه توجه کنید.

فرنان لوریو

^{۲۷} The policy is particularly obvious in the sphere of our foreign trade with the capitalist states, which is just beginning to spring up: these commercial relations are carried on over the heads of the Russian as well as the foreign organised workers. It finds its expression, also, in a whole series of measures restricting the self-activity of the masses and giving the initiative to the scions of the capitalist world.

را در برخوردهای محدودکننده بلشویک‌ها با «خودفعالیتی» توده‌ها نشان می‌دهد. حال این سیاست چیست؟ همان سیاستی که از «بوروکراسی دفاع می‌کند و آن را می‌پروراند». در واقع کولنتای بوروکراسی را چه در سطح تجارت خارجی چه در سطح تولید می‌بیند و می‌گوید این دو، منطقاً نتیجهٔ بینش بورژوازی‌ای است که قائل به «مدیریت فردی» است.

در همین صفحه یک «خطای ناچیز» دیگر اتفاق می‌افتد که از تلاش و تقلای عباس فرد برای امتیاز دادن به حزب بلشویک و مرکزیت آن خبر می‌دهد. او می‌نویسد: «تا آنجا که به مدیریت [کلی] مربوط می‌شود، نفوذ این عناصر خرده بورژوا ناچیز است.»²⁸ در متن فرانسوی معادل واژه centre که فرد آن را «مدیریت» (!) ترجمه کرده، «پایتخت» آمده است که به نظر ما انتخاب بسیار مناسب‌تری است؛ چون خیلی زود (در واقع در جمله بعد) مشخص می‌شود که کولنتای از یک مرکز جغرافیایی حرف می‌زند. آقای فرد به عنوان مصحح این را کاملاً می‌داند، چرا که او جملهٔ دوم را این گونه ترجمه کرده: «اما در ایالت‌ها و فعالیت‌های شورایی محلی دارای نفوذ زیاد و مضر هستند.»

سؤال این جاست: چرا «مرکز» - که حال می‌دانیم جغرافیایی است - زیر قلم یا بهتر بگوییم زیر تیغ سانسور فرد به «مدیریت»، آن هم «کلی»، تبدیل شده است؟ آیا هیچ دلیل دیگری می‌توان یافت جز این که بخواهد «مدیریت کلی» را از زیر ضربات نقد کولنتای نجات دهد، آن هم با گذاشتن حرفی در دهان او، که زده؟! آیا غیر از این است که این خطای فاحش ترجمه‌ای باید اتفاق بیفتد تا توجه‌ها از این «مدیریت کلی» بلشویک‌ها، که از نظر کولنتای غلط و مخاطره‌آمیز است، برداشته شود؟

اما در صفحهٔ ۳۷ حذف و جایگزینی به گونه‌ای اتفاق می‌افتد تا به واسطهٔ آن عباس فرد بتواند چیزی به خواننده القا کند که از قضا به حفظ وجههٔ حزب کمک می‌کند. او می‌نویسد: «پس از تصمیم گنگرهٔ حزب در سال ۱۹۲۰ مبنی بر اینکه پراتیک انتخاباتی را جایگزین انتصاب کنند، چه اتفاقی افتاده است؟»²⁹

در اینجا بعید است که مترجمین منظور کولنتای را نفهمیده باشند و the practice of appointments را از سر اشتباه به «پراتیک انتخاباتی» برگردانده باشند! چنانچه از جملات قبلی و بعدی کولنتای برمی‌آید، او از اینکه حزب به تصمیمات خود پایبند نیست، شکایت می‌کند و با استفهام انکاری می‌پرسد: مگر قرار نبود که حزب فقط اعضای کمونیست را «سفارش» کند و نه انتصاب؟ اما «مصحح» صادق ما جوری متن را «ویرایش» می‌کند که به خواننده القاء شود که رهبری حزب تصمیم گرفته بود که به «پراتیک انتخاباتی» اعضای کمونیست حاضر در سندیکاها پای بند باشد! حال آنکه «پراتیک انتخاباتی»، یعنی اتخاذ روشی که به کارگران اجازه دهد خود مسئولین سندیکای خود را «انتخاب» کنند، نه تنها هرگز دغدغهٔ حزب نبود، بلکه حزب از آن ابا داشت.

²⁸ As far as the centre is conceded, the influence of these petty-bourgeois elements is negligible

²⁹ What has become of the decision taken by the Party Conference in 1920, when it was decided to replace the practice of appointments by recommendations?

باز در صفحه ۱۴ یک تحریف قابل ذکر دیگر صورت پذیرفته است، این بار با حذف چند کلمه. در ترجمه فرد می‌خوانیم: «این‌ها در حالی که از گرایش سانترالیستی در حوزه اقتصادی دفاع می‌کنند و به امتیازات کنترل و انحصار در تولید و تنظیم آن (یعنی: سیستمی که به هر روی در تمام کشورهای صنعتی وجود دارد) نظر دارند که...»^{۳۰}

کلماتی که در اینجا حذف شده‌اند از این قرارند: *Heartily approving the centralist tendencies of the Soviet government* و ترجمه صحیح متن به این ترتیب است: «آنها مشتاقانه، گرایش‌های سانترالیستی حکومت شوروی را در عرصه اقتصادی تصدیق می‌کنند، و به خوبی از مزایای نوعی «انحصار» *trustification* و تنظیم تولید (که توسط سرمایه، در تمام کشورهای صنعتی پیشرفته انجام می‌شود) آگاه‌اند...» خب! دستکاری در متن اصلی برای کسی که اندکی با زبان انگلیسی آشناست، به وضوح روشن است و تحریف برای کسی که به تاریخچه عملکرد بلشویک‌ها واقف است عیان. در صورتی که کولنتای از وجود گرایشات سانترالیستی حکومت شوروی - به نظر او فقط در عرصه اقتصاد - و رضایت خاطر عناصر بورژوازی باقی مانده از دوران تزارسم از آن می‌گوید، عباس فرد با حذف «حکومت شوروی» و «تصدیق گرم»، وجود گرایش سانترالیستی در این حکومت و آغوش باز رهبران برای جذب نخبگان بورژوازی را، از اذهان دور می‌کند.

صحبت از سانترالیسم حزب بلشویک که متن کولنتای به خوبی گواه وجود آن است، به مذاق فرد خوش نمی‌آید، برای همین باز هم، دوباره و چندباره، دست به تحریف می‌زند. او در صفحه ۱۵ می‌نویسد: «حزب ما در میان گروه‌های مختلف ساکنین این کشور مجبور به هدایت مسیری است که وحدت منافع دولت در خطر قرار نگیرد»^{۳۱}

در این جمله، عبارت *find a middle ground* حذف شده تا بار دیگر این گمان نرود که خدای ناکرده حزب بلشویک «میانه‌روانه» عمل کرده است. در جمله بعد، یعنی: «سیاست روشن و صریح حزب ما در پروسه هویت‌یابی خویش با نهادهای دولت شوروی، به تدریج به سیاست‌های یک طبقه حاکم گرایش پیدا کرده...»، فعل «تبدیل شده» به «گرایش پیدا کرده» تغییر می‌کند تا مانع از این برداشت شود که حزب از هم‌اکنون (بخوانید در زمان ریاست لنین) از «اصول طبقاتی» دور شده است.^{۳۲} عباس فرد طوری

³⁰ *Heartily approving the centralist tendencies of the Soviet government in the sphere of economics, well realising all the benefits of trustification and regulation of production (this, by the way, is being carried on by capital in all advanced Industrial , countries), they are striving for just one thing – they want this regulation to be carried on not through the labour organisations (the industrial unions), but by themselves – acting now under the guise of Soviet economic institutions – the central industrial committees, industrial centres of the Supreme Council of National Economy, where they are already firmly rooted.*

³¹ *Among all these various groups of the population, our Party, by trying to find a middle ground, is compelled to steer a course which does not jeopardize the unity of the State interests. The clear-cut policy of our Party, in the process of identifying itself with Soviet State institutions, is being gradually transformed into an upper-class policy, which in essence is nothing else but an adaptation of our directing centres to the heterogeneous and irreconcilable interests of a socially different, mixed, population.*

^{۳۲} ترجمه صحیح این دو جمله بدین قرار است: «حزب ما در حالی که تلاش می‌کند بین این لایه‌های جمعیتی مختلف، راه میانه‌ای بیابد، مجبور است جهتی بگزیند که وحدت منافع دولت را به مخاطره نیندازد. سیاست روشن حزب در هویت‌یافتن در نهادهای وضعیت شورایی ذره ذره به سیاست طبقه‌ای فرادست بدل می‌شود...»

وانمود می کند که گویا هنوز این اتفاق نیفتاده و همه چیز در سطح امکان و احتمالات است. برای همین هم در صفحه ۳۵ می نویسد: «هر چه شوروی قدرتمندتر می شود، تعداد عناصر برآمده از طبقه متوسط، و حتی گاهاً پاره‌ای از دشمنان آشکار این کشور، تمایل بیشتری برای پیوستن به حزب پیدا می کنند.»^{۳۳} (تأکیدها از جانب ما هستند).

در صورتی که کولنتای از افزایش تمایل عناصر طبقه متوسط صحبت نمی کند، بلکه به صراحت می گوید آنها به حزب پیوسته‌اند؛ در ضمن او آنها را دشمن «این کشور» نمی داند که آقای فرد به صلاح دید خود اضافه کرده است؛ بلکه دشمن آمال و منافع پرولتاریا می داند.

در صفحه ۱۷ مترجم، فاعل جمله را عامدانه حذف می کند: «تا همین اواخر هیچ برنامه عملی‌ای برای بهبود شرایط کارگران و شرایط زندگی آنان وجود نداشت.»^{۳۴} فاعل جمله در اینجا «سیاست شورایی» (یا همان سیاست شوروی) است. کولنتای بدون هیچ نگرانی‌ای می گوید حزب بلشویک برخلاف انتظاری که از یک حزب کارگری می رود، تا همین اواخر، یعنی تا زمان نگارش جزوه «پوزسیون کارگری» یعنی تا سه سال بعد از روی کار آمدن بلشویک‌ها، «سیاست شورایی» برای بهبود سرنوشت کارگران و شرایط زندگی شان، برنامه‌ای تدوین ننموده! حال آن که فرد نگران است! نگران از اینکه که اگر صادقانه ترجمه کند، ممکن است خواننده کمی کنجکاو بپرسد: پس این چه سیاست شورایی‌ای است که در طی چند سالی که از انقلاب گذشته، حتی برای وضع زندگی کارگران تدبیری نیاندیشیده است!؟

نکته تکان‌دهنده متن کولنتای از نظر ما اشارات صادقانه‌اش به زندگی اُسف‌بار کارگران تحت قیمومیت حکومت کارگری است. اما اینجا باز هم آقای فرد با توسل به ترفندی روانشناسانه، تلخی این حقیقت را در ذهن خواننده کم می کند. او از قول کولنتای می گوید: «تتها با دیدار کوتاهی از این کلبه‌ها آدم تقریباً باورش می شود که اصلاً هیچگونه انقلابی رخ نداده است.»^{۳۵} نه خیر آقای فرد! آدم «تقریباً» باورش نمی شود، بلکه تحقیقاً باورش می شود که انقلاب اکتبر که به قدرت رسیدن بلشویک‌ها انجامید، برکتی برای تحتانی‌ترین اقشار توده‌های روس نداشته است. اگر سفر در زمان محال است و نمی توان شخصاً به این حقیقت رسید که چهار سال بعد از انقلاب اکتبر، توده‌های زحمتکش مسکو در آلونک‌های کثیف و ناسالم زندگی می کنند، می توان به کولنتای اعتماد کرد که فلاکت این زحمتکشان را چشم خود دیده است. اما چون عباس فرد به ایدئولوژی خود باور دارد و نه به مشاهدات کولنتای و گروه اپوزیسیون کارگری، دست در گفته او می برد؛ حال آن که هیچ کدام از اعضای حلقه رهبری حزب در هنگام برخورد با اپوزیسیون، مشاهدات آنها از وضعیت زحمتکشان روس را زیر سؤال نبردند.

³³ The stronger the Soviet authority becomes, the greater is the number of middle class, and sometimes even openly hostile elements, joining the Party.

³⁴ Until recently, Soviet policy was devoid of any worked out plan for improving the lot of the workers and their conditions of life

³⁵ To our shame, in the heart of the Republic, in Moscow itself, working people are still living in filthy, overcrowded and unhygienic quarters, one visit to which makes one think that there has been no revolution at all.

در صفحهٔ چهل، فرد یک پُشتک و واروی دیگر می‌زند و خیانت در امانت را به حد اعلائی خود می‌رساند. او می‌نویسد: «تنها کسانی باقی می‌مانند که به تدریج از انحراف موقتی حزب از روح برنامه کمونیستی (که در اثر جنگ داخلی طولانی به حزب تحمیل شده است)، فراتر بروند، و از پرنسپ‌های حزب چنان حمایت کنند که گویی جوهر خط سیاسی ما در عمل‌اند.»^{۳۶}

این جمله کذا ترجمهٔ وارونهٔ این جمله است: «تنها کسانی [از حزب] خواهند رفت که تلاش می‌کنند انحرافات مقطعی از روح برنامهٔ کمونیستی را که جنگ داخلی طولانی به حزب تحمیل کرده بود، به عنوان پرنسپ جا بیندازند، و طوری به آن چسبده‌اند که گویی جوهر خط مشی سیاسی ما بوده است.»

کولنتای در اینجا می‌خواهد بگوید، بعد از تمام این حرف‌ها و انتقادات ما به مرکزیت و رهبری حزب، ما قصد انشعاب و جدایی نداریم، این نقدها به منظور تصحیح عملکرد رهبران صورت گرفته و نه به قصد ترک حزب. او تأکید می‌کند که فقط کسانی می‌روند که نمی‌دانند انحرافات حزب از اصول، مقطعی و گذراست و به این نتیجه رسیده‌اند که حزب اصلاح‌پذیر نیست. کولنتای نه تنها به اصلاح حزب، به بازگشت حزب به اصول، باور دارد بلکه فکر می‌کند که رهبران با شنیدن آراء اپوزیسیون، به منطقی بودن نکات آنها گوش داده و حتی برای اشاعه نظرات‌شان، به این فراکسیون امکانات می‌دهند! زهی خیال‌خام! حزب درست بعد از درگیری‌هایی که اپوزیسیون با انتقادات رادیکال خود ایجاد کرد، وجود و تشکیل هر فراکسیونی را ممنوع کرد و به این ترتیب کل داستان دردرساز «اپوزیسیون کارگری» برچیده شد! اعضای اپوزیسیون منزوی شدند و در نهایت همگی به جز کولنتای که چندی بعد از سر تسلیم به درگاه استالینی فرود آورد، به دست استالین تیرباران شدند.

اما عباس فرد با این ترجمهٔ مخدوش چه می‌خواهد بگوید؟ قضاوت را به خواننده می‌سپاریم! و در ادامه به تحریفاتی می‌پردازیم که برمی‌گردند به برخی توجیحات وی در اجتناب‌ناپذیر بودن تمام آنچه کولنتای «انحرافات حزب از اصول» می‌داند.

فصل توجیحات:

برای کسی که تا حدودی به داستان‌سرایی‌های لنینیست‌ها، در پاسخ به این سؤال که «چرا حکومت کارگری از بهبود وضع زندگی و معاش زحمتکشان روس بازماند؟» واقف است، یافتن ردّ این داستان‌ها در متن ترجمه‌شده یا بهتر بگوییم مُثله‌شده توسط فرد کار دشواری نیست.

³⁶ Those will fall out who attempt to evolve into principles the temporary deviations from the spirit of the Communist programme, that were forced upon the Party by the prolonged civil war, and hold to them as if they were the essence of our political line of action.

یکی از نکاتی که لنینیست‌های دوران ما در توضیح و توجیه عملکرد لنینیست‌های حزب بلشویک بر آن پا می‌فشارند، «اجبار دوران» است، و این نکته را عباس فرد به زیرکی در دهان کولنتای گذاشته است. او در صفحه ۱۵ از قول کولنتای می‌نویسد: «این دلیل دیگری برای کشیدن حزب به بحران است. [معهد] به جز اینکه توجه خود را به این مسأله معطوف کنیم، کار دیگری نمی‌توانیم انجام دهیم.»^{۳۷} آنچه از این توجیه برمی‌آید این است که بحران حزب چاره‌پذیر نیست و حزب از روی «اجبار» تا به این حد به راست چرخیده است و... پس کار ما فقط می‌تواند «متوجه آن بودن» باشد. حال آنکه کولنتای در واقع می‌گوید این بحران چنان عمیق و مخاطره‌آمیز است که نمی‌شود به آن توجه نکرد و آن را جدی نگرفت!

در صفحه ۱۴ ترجمه طاهری - فرد می‌خوانیم: «از آنجا که تحقیق در متدهای نوین [تولید] ضروری است، این عناصر [فرصت پیدا کرده‌اند تا] سرگرم صدور فرمان باشند.»^{۳۸}

معنی این حرف آقای فرد، این است: چون فعلاً در حال تحقیق در متدهای نوین هستیم، عناصر متخصص و بورژوا فرصت کرده‌اند تا فرمان بدهند! در صورتی که کولنتای می‌داند چه می‌گوید و صریح می‌گوید: در حالی که ضرورت ایجاب می‌کند که به دنبال راه‌های جدید «بارآوری نیروی کار» و «ابتکار در ایجاد انگیزه برای کار» باشیم، رهبران از همان متد بورژوایی، یعنی گماشتن یک عنصر بورژوا، متخصص یا تکنیسین بر سر کارگران پیروی می‌کنند. یا خیلی ساده: رهبران به جای سپردن کار به دست خود کارگران، عناصری از طبقه بورژوا را بر سر آنها گماشته‌اند که کارشان فرمان صادر کردن است!

از نظر کولنتای این فرصت دقیقاً از این جهت به عناصر بورژوا داده شده که رهبران، «تحقیق در متدهای نوین» تولید را «ضروری» نمی‌بینند؛ حال آنکه فرد اصرار دارد به ما بقبولاند که رهبران چون سرگرم این تحقیق و جستجو هستند، این عناصر فرصت پیدا کرده‌اند تا بالای سر کارگران قرار بگیرند و به آنها امر و نهی کنند. زهی شرم از دروغ آقای عباس فرد!

(بماند که سؤال از اینکه از چه راهی در «دیکتاتوری پرولتاریا» باید به کارگران برای رفتن سر «کار» «انگیزه بخشید» و «تولید کمونیستی را رشد داد»؟ از جمله سؤالاتی است که هر لنینیستی از جواب واضح به آن طفره می‌رود. «پوزیسیون کارگری» هم برای این سؤال پاسخی نداشت؛ فقط آنقدر صداقت و شجاعت داشت که آن را طرح کند. امروز روشن است که این سؤال از دسته سؤالاتی است که راز آلودگی در خود آنهاست و نمی‌توان به آن جواب ایجابی و در عین حال «انقلابی» داد. هر انگیزه‌ای که کارگران را به تولید ارزش اضافه وادار کند، چه رقابت میان کارگران باشد، چه بیکاری، چه نمردن از گرسنگی، چه ایده‌های ناسیونالیستی مثل حفظ مرزهای میهن پرگهر یا میهن پرولتاریا؛ فقط و فقط باعث بازتولید سیکل چرخش سرمایه می‌شود. کارگر، چه پرولتر روس تحت قیمومیت کمونیست‌ها باشد، چه پرولتر تحت دیکتاتوری بورژوازی، به محض آن که نیروی کارش را می‌فروشد، به سرمایه‌مرد تبدیل می‌شود و الی آخر.)

³⁷ This constitutes another cause bringing a crisis into our Party. And we cannot but pay attention to this cause. It is too characteristic, too pregnant with possibilities.

³⁸ They 'decree' where it is now necessary to create and carry on research.

به موضوع برگردیم: یکی دیگر از دلایل شکست تجربه بلشویکی در بهبود وضعیت کارگران، از نظر لنینست‌ها این است که آنها از آنجا که همزمان در جبهه‌های دیگری درگیر بودند، فرصت نداشتند که موضوع سرنوشت کارگران را در دستور کار قرار دهند. این حرف بار دیگر از قلم فرد تراوش می‌کند، آن هم به مدد تحریفی که در متن کولنتای به عمل می‌آورد. در صفحه ۱۶ ترجمه او می‌خوانیم: «جمهوری کارگران تحت کنترل کمونیست‌ها و پیش‌گام‌های طبقه کارگر قرار دارد که به گفته لنین «همه انرژی انقلابی طبقه را گرفته‌اند» و حتی وقت ندارند تا صرف ارزیابی وضعیت توده‌های کارگر و یا کلاً بهبود وضعیت عمومی زندگی کنند...»^{۳۹}

هر دانش‌آموز کلاس مقدماتی زبان انگلیسی می‌داند که اگر has not had را فعلِ فاعلِ دوم یعنی the vanguard of the working class, which بدانیم، فاعلِ اول یعنی The Workers' Republic controlled by the Communists بدون فعل می‌ماند و جمله دم‌بریده می‌شود. اما برای اینکه این اتفاق نیافتد و همزمان آقای فرد بتواند نظر خود را به صورت زیرپوستی به متن قالب کند، جمله اول جوری تغییر می‌کند که «جمهوری کارگران که توسط کمونیست‌ها کنترل می‌شود» از فاعلیت بیافتد و مرکز توجه برود روی خود کمونیست‌ها که خیلی سرشان شلوغ بوده و تا الان فرصت نداشته‌اند به زندگی و معاش و رفاه طبقه‌ای که به اسم‌شان در قدرت هستند پردازند!

و اما ترجمه صحیح این جمله: «جمهوری کارگری که توسط کمونیست‌ها و پیش‌آهنگ طبقه کارگر - که به قول لنین «تمام انرژی انقلابی طبقه را جذب کرده‌اند» - کنترل می‌شود، فرصت کافی برای اندیشیدن به شرایط تمام کارگران و بهبود آن را نداشته است». پس آنکه تا الان وقت نداشته به بهبود شرایط تمام کارگران بیندیشد، کل «جمهوری کارگری» است و نه پیش‌آهنگان طبقه کارگر و کمونیست‌های حزبی که گویا به نظر عباس فرد خیلی سرشان شلوغ بوده. حال اینکه چرا «جمهوری کارگری» در طی سه-چهار سالی که از انقلاب گذشته فرصت چاره‌اندیشی برای مصائب کارگران نداشته، سؤالی است که جوابش از نظر کولنتای بخشاً به این برمی‌گردد که حزب فراموش کرده که کارگران سنگ بنای کمونیسم هستند و این فراموشی بیان خود را در هضم نکردن نقش سندیکاها در حکومت شورایی می‌یابد.

کولنتای در ابتدای متن خود در پی بروز اختلافات در حزب بر سر نقش سندیکاها سه علت را برمی‌شمارد که اولین آنها که علت اصلی و بنیادین است، محیط ویرانی است که حزب در آن کار و عمل می‌کند، یعنی: «۱- در شرایط تخریب کامل و از هم‌پاشیدگی ساختار اقتصادی. ۲- در برابر فشار خشونت‌بار و بی‌وقفه دولت‌های امپریالیست و ارتش سفید. ۳- در کشوری از لحاظ اقتصادی عقب‌مانده که اکثریت جمعیت آن را دهقانان تشکیل می‌دهند؛ جایی که شرایط اقتصادی ضروری برای سوسیالیزاسیون تولید و توزیع غایب است و جایی که سرمایه‌داری تاکنون قادر نبوده است چرخه تولید خود را به اتمام رساند (از اولین مرحله مبارزه رقابتی بی‌حد

³⁹ The Workers' Republic controlled by the Communists, by the vanguard of the working class, which, to quote Lenin, has absorbed all the revolutionary energy of the class', has not had time enough to ponder over and improve the conditions of all the workers (those not in individual establishments which happened to gain the attention of the Council of the People's Commissars in one or another of the so-called 'shock industries') in general and lift their conditions of life to a human standard of existence.

و مرز تا شکل پیشرفته ترش - تنظیم تولید توسط سندیکا‌های سرمایه‌دارانه، تراست‌ها، ساختن کمونیسم و خلق اشکال جدید کمونیستی اقتصاد به طبقه کارگر روسیه محول شده است.»^{۴۰}

از این سه علت، مورد آخر در متن انگلیسی یعنی: *to the working class of Russia has fallen the lot of realising Communism* برای ما مهم است. آقای فرد این جمله را چنین ترجمه می‌کند: «در شرایطی که طبقه کارگر روسیه برای تحقق کمونیسم به شدت کاهش یافته است؛ و این به معنی...» (ص. ۱۱)

تمام تعجب ما از بین می‌رود وقتی به یاد می‌آوریم که یکی از دلایلی که لنینیست‌ها در توجیه عدم توان حزب متبوع‌شان، در عمل به شعار خود (همه قدرت به شوراها!) ارائه می‌دهند، وجود جنگ و در نتیجه آن از بین رفتن بخشی از پرولتاریا در جبهه‌هاست. و گرنه چه دلیل دیگری دارد که مترجم چیره‌دست ما نتواند از پس ترجمه جمله‌ای به این سادگی بر بیاید؟! و گرنه چگونه می‌توان منظور مترجم را از «کاهش» «طبقه کارگر» (!) فهمید؟

فرد علیه «اپوزیسیون کارگری»:

به سؤالی که بالاتر پرسیده بودیم برگردیم: دلیل جراحی‌هایی که فرد بر جزوه کولنتای انجام داده چیست؟

قطعاً دلیل تحریف‌های فرد پدرکشتگی‌اش با کولنتای - که خودش هم خیلی زود از مواضع رادیکالش عقب رفت و برخلاف باقی رفقاییش در اپوزیسیون کارگری مورد بخشش قرار گرفت - نیست. دلیل این دستکاری‌ها را باید در تلاش او برای حفظ و اشاعه ایدئولوژی پوسیده‌اش جستجو کرد. برای مثال در جایی که کولنتای به درک غیرتاریخی و غیرماتریالیستی رهبران حزب می‌تازد و می‌نویسد: «ریشه بحران [حزب] در این باور است که [گویا آنها، عناصر بورژوا] قادرند اشکال نوینی از تولید، از سازمان‌دهی کار و از انگیزه‌بخشی به زحمتکشان را به وجود آورند. این چنین گمانی به معنی فراموش کردن حقیقت غیرقابل انکاری است که [می‌گوید] تغییر نظام تولیدی، کار چند نابعه نیست، بلکه صرفاً نیازهای یک طبقه است که می‌تواند نظام تولیدی را تغییر دهد.»^{۴۱}

تحریفی که عباس فرد در جمله آخر این بند انجام می‌دهد، اتفاقاً درک و بینش ایده‌آلیستی او را، همان مقوله‌ای که کولنتای به نقدش کشیده، عیان می‌کند. در این جمله واژه «نیازها» requirements که قطعاً به جنبه مادی یک کنش اشاره می‌کند، زیر قلم مترجم ایده‌آلیست ما تبدیل می‌شود به «تلاش‌ها» که به وجه اراده‌گرایانه یک کنش اشاره دارد. بی‌شک این دستکاری بیش از آنکه قَلتِ آشنایی مترجم با زبان مبداء را به نمایش بگذارد، از کُنه نگاه اراده‌گرایانه او - که از مظاهر ایده‌آلیسم است - پرده برمی‌دارد.

⁴⁰ to the working class of Russia has fallen the lot of realising Communism, creating new Communist forms of economy in an economically backward country with a preponderant peasant population, where the necessary economic prerequisites for socialization of production and distribution are lacking, and where Capitalism has not as yet been able to complete the full cycle of its development (from the unlimited struggle of competition of the first stage of Capitalism to its highest form: the regulation of production by capitalist unions - the trusts).

⁴¹ To suppose that this is possible is to forget the incontestable truth that a system of production cannot be changed by a few individual geniuses, but through the requirements of a class.

از آنجا که تغییر و دستکاری‌های عباس فرد ناشی از ایدئولوژی اوست، به نظر می‌رسد که گاه این تغییرها را بدون درک اهمیت‌شان انجام می‌دهد. برای مثال جایی جمله‌ای را به گونه‌ای تغییر می‌دهد (و اینبار احتمالاً نخواست!) که اهمیت فاجعهٔ پیمان صلح برست - لیتوفسک از چشم بیفتد. در ترجمهٔ صحیح متن کولنتای که در آن به اشاره از برست - لیتوفسک یاد می‌شود، می‌خوانیم: «در نهایت، برای حذف بوروکراسی و برای این که حزب سالم تر شود باید به وضعیتی بازگشت که در آن، تمام مسائل مهم در ارتباط با فعالیت حزب و سیاست شورایی، تابع بررسی بدنه حزب بود و فقط در ادامه [ی کار]، رهبران بر آنها نظارتی می‌داشتند، زمانی که حزب ناچار از فعالیت مخفی بود. حتی در زمان امضای [صلح] برست - لیتوفسک هم، اوضاع به همین ترتیب بود.» اینجا کولنتای ضمن اینکه حذف بوروکراسی را در گرو وارد بازی کردن بدنهٔ حزب می‌داند، در جملهٔ آخر یک حقیقت تاریخی را (این بار شاید بدون اینکه خود بخواهد) بیان می‌کند. او می‌گوید حتی در زمان امضای پیمان برست - لیتوفسک هم کار بدنهٔ حزب، تبعیت صرف از نظرات رهبران نبوده است.

چرا اشارهٔ کولنتای به معاهدهٔ برست - لیتوفسک مهم است؟ زیرا این یکی از بزنگاه‌های سرنوشت‌ساز حزب است. حال عباس فرد طوری جملهٔ آخر این بند را ترجمه کرده که تمام این داستان که در بین خطوط متن کولنتای خوانده می‌شود، ناخوانده و ناشنیده باقی بماند: «...این همان سیستمی است که حزب به هنگام فعالیت اجباراً مخفی در پیش گرفته بود؛ این اجبار تا همین اواخر (یعنی: زمانی که پیمان برست لیتوفسک را امضاء نمود) ادامه داشت.»^{۴۲} (ص. ۳۷)

ببینیم آنچه نباید خوانندهٔ فارسی زبان از خلال اشارهٔ کولنتای به صلح برست - لیتوفسک بداند چیست؟ اشارهٔ کولنتای به این معاهده بی دلیل نیست؛ چون کولنتای وضع خطرناکی را که حزب در آن زمان با آن روبه‌رو بوده، به خوبی به یاد دارد. اوضاع بد اقتصادی و سیاسی از یک طرف و اعتراض سوسیالیست‌های انقلابی به این معاهده و سرکوبشان از طرف دیگر. یک عضو سادهٔ حزب از سویی می‌بیند که رهبران با امضای معاهده با «دشمنان»، بخشی از «سرزمین کارگران» جهان را به «امپریالیست‌ها» واگذار نموده و از سوی دیگر شاهد به رگبار بستن فوج فوج سوسیالیست‌های انقلابی است که به این معاهده اعتراض داشتند و آن را ننگین و حاصل خیانت بلشویک‌ها به آرمان انقلاب اکتبر می‌دانستند. کولنتای می‌گوید حتی این موضوع هم باعث نشده بود که بین رأس حزب و بدنه‌اش شکاف بیفتد و حتی در آن زمان هم رهبران حزب، برخلاف امروز، از بدنهٔ حزب جدا نبوده‌اند.

کولنتای به نمایندگی از اپوزیسیون کارگری وظیفهٔ خود می‌داند که شکاف به‌طورخاص میان کادر حزب و عضو سادهٔ حزب و به‌طورعام بین کارگران و رهبران را گوشزد کند و برای این کار پیشنهادهای کاملاً روشن می‌دهد که محال است یک خوانندهٔ بی‌غرض، با هوشی در حد معمول، آنها را نفهمد. به نظر می‌رسد که آقای فرد جزء این دسته خوانندگان قرار نمی‌گیرد، زیرا در مقدمهٔ خود بر جزوهٔ «اپوزیسیون کارگری» مرقوم می‌فرمایند که کولنتای «توقعات گنگی» داشته است! حال آنکه «توقعات» کولنتای نه تنها

⁴² Finally, in order to eliminate bureaucracy and make the Party more healthy, it is necessary to revert to the state of affairs where all the cardinal questions of Party activity and Soviet policy were submitted to the consideration of the rank and file, and only after that were supervised by the leaders. This was the state of things when the Party was forced to carry on its work in secret – even as late as the time of the signing of the Brest-Litovsk treaty.

«گنگ» نبوده‌اند، بلکه او راه‌حل روشنی را هم برای عملی کردن آنها ارائه کرده است: به جای انتصاب کمونیست‌ها و متخصص بورژوا در سندیکاها، بگذارید کارگران به حزب راه یابند.

باید گفت که بر خلاف بسیاری از جریان‌های چپ مخالف دیگر مخالف حزب بلشویک و خواستار کنار رفتن آن از قدرت نبود؛ به همین دلیل هم در اوج حملات بلشویک‌ها به کرنش‌ها و سرکوب خونین‌شان با حزب همراهی کرد و کمترین کلامی در نقد آن نگفت. و درست به این دلیل راه‌حل عمده «اپوزیسیون کارگری» برای مشکلات عدیده‌ای که حزب با آن دست به گریبان بود، «کارگری تر کردن حزب» است؛ به این معنی که درهای حزب به روی غیرکارگران باز نشود یا به سختی باز شود و در عین حال کارگران بیشتری عضو حزب بشوند و و با سهولت به مرکزیت حزب راه یابند.

پس روشن می‌شود که این نه لنین که «اپوزیسیون کارگری» بود که برای اولین بار پیشنهاد «کارگری تر کردن حزب» را مطرح کرد؛ و تازه لنین دو سال بعد که تقریباً جریان امور به خاطر بیماری از کنترلش خارج شد، یادش آمد که باید حزب کارگری تر شود!! اما اگر این پیشنهاد آن قدر عاقلانه است که لنین به آن رسیده - چون رهبران همیشه به حقایق می‌رسند! دیر و زود دارد سوخت و سوز ندارد! - چرا در همان زمان که برای اولین بار مطرح شد جوابش را با تهدید تفنگ پاسخ داد؟ جواب فرد بسیار جالب است: «پاسخ دقیق به این سؤال که در عین حال دربرگیرنده بیشترین پروسه‌های شاکله مقطع برگزاری کنگره دهم باشد، ضمن اینکه تحقیق بسیار گسترده‌ای را می‌طلبد، با این ابهام نیز روبه‌روست که شاید هرگز نتوان جوابی این چنین دقیق برای آن پیدا کرد.» (ص. ۷)

فرد که احتمالاً وقت «تحقیق بسیار گسترده» را ندارد، یا بهتر بگوییم آن را ضروری نمی‌داند، چون در نهایت «شاید هرگز نتوان جوابی این چنین دقیق برای آن پیدا کرد»، آن را رها می‌کند و به ترفند تمام مجیزگویان رهبران متوسل می‌شود: به لنین «اطلاعات غلط داده بودند!» ایشان «برآورد می‌کند» که «همین بوروکراسی‌ای که لنین به واسطه واپسین نامه‌هایش خواهان مبارزه با آن است، به هنگام برگزاری کنگره دهم، لنین را نیز در محاصره خود گرفته بود؛ و بدین ترتیب لنین زیر فشار اطلاعاتی و اداری و اجرایی بوروکراسی به طور ناخواسته‌ای منویات همان دستگاهی را به زبان آورد و در مورد «جبهه کارگران مخالف» به اجرا گذاشت که می‌بایست موضوع مبارزه‌ای جدی، گسترده و طولانی قرار می‌گرفت.» (ص. ۷ از مقدمه فرد بر کولنتای)

در یک کلام لنینیست وفادار ما معتقد است که لنین «زیر فشار بوروکراسی»، آن هم «ناخواسته»، اسلحه‌اش را به رخ «اپوزیسیون کارگری» کشیده است! اما چرا حزب و در رأس آن شخص خود لنین با «اپوزیسیون کارگری» برخوردی قهری داشت؟ پاسخ این سؤال جدای از پاسخ به این پرسش نیست که چرا درک «اپوزیسیون کارگری» از «دیکتاتوری پرولتاریا»، از لحاظ تاریخی امکان عملی شدن نداشت. پایین‌تر اندکی به این موضوع خواهیم پرداخت.

باری! برای اینکه ذکاوت و درایت لنین در چشم خواننده از اعتبار نیفتد، عباس فرد در مقدمه خود به خواننده هشدار می‌دهد که کولنتای «توقعات گنگی» مطرح کرده است! اما با ذهن نامسلح به ایدئولوژی جناب عباس خان فرد، می‌بینیم که این گنگی از «توقعات» اپوزیسیون نیست، از دگماتیسم خود ایشان است. اما دلیلی که او برای این «گنگی» ارائه می‌دهد، باز هم جالب‌تر است. ایشان دلیل این «توقعات گنگ» را «درک و تصور آرمانی از موجودیت ایستای کارگر به مثابه طبقه» می‌داند. او می‌خواهد از «تصورات ایستا» گذر کند، اما چگونه؟ یا منجمد کردن همان تصورات ایستا! یا حذف «جزئیاتی» که - از قضا - به همان «تصورات ایستا» خدشه وارد

می‌کند. در واقع، عباس فرد در حالی از «درک ایستا» از «موجودیت طبقه کارگر» نزد اپوزیسیون کارگری شکایت می‌کند که خود درگیر همان درک ایستاست! به اپوزیسیون خُرده می‌گیرد که فقط به وجه ایستای طبقه کارگر، به مثابه «بازتولیدکننده سرمایه» توجه دارد و نه به وجه «پویا»ی آن، یعنی وجه «نفی‌کننده مناسبات سرمایه‌داران». اما بلافاصله می‌نویسد که «خود حزب بلشویک - به هر دلیلی (!) - در رابطه با توده‌های کارگر درگیر تبادلاتی نشد که این دوگانگی بین وجه ایستا و وجه پویای طبقه کارگر را به آموزه‌ای نظری - عملی و فرارونده تبدیل کند». (ص. ۲ مقدمه)

یکی از دلایل عدم توانایی بلشویک‌ها را - که فرد از یافتن شان ناتوان است - کولنتای به شیواترین زبان بیان می‌کند: نگاه ماتریالیستی رهبران که به صورتی مکانیکی جامعه را به مغز و دست‌وپا تقسیم می‌کند. اینکه چرا حزب کارگران، بینش بورژوایی دوگانه‌گرا را «به عاریه» گرفته است، بحثی است که از حوصله این مقاله خارج است. در اینجا صرفاً بگوییم که فرد در این درک دوگانه‌گرا هم میراث‌دار رهبران بلشویک خویش است؛ او طبقه کارگر را دارای دو وجه - وجه ایجابی (ایشان می‌گویند ایستا!) و وجه سلبی (به زعم فرد پویا!) - می‌بیند و می‌خواهد «دوگانگی» بین این دو وجه طبقه کارگر را از بین ببرد. و نمی‌داند که این دوگانگی بین این «وجوه» فقط یک تقسیم‌بندی تئوریک است. او معترف است که بلشویک‌ها موفق نشدند که راهی بیابند که «دوگانگی بین وجه ایستا و وجه پویای طبقه کارگر را به آموزه‌ای نظری-عملی و فرارونده» (عجب فرمولی!). ترجمه این جمله سخت این می‌شود: چطور می‌شود کارگر را به جهت بازتولید سرمایه به کار گماشت و هم خاصیت سلبی آن را تحریک کرد؟ اینجاست که می‌گوییم که فرد، که منتقد «ایستایی درک اپوزیسیون کارگری» است؛ خود چنان از درکی ایستا رنج می‌برد که نمی‌فهمد پرولتاریا در «ذات خود» نفی‌کننده مناسبات سرمایه‌دارانه (نه مناسبات «سرمایه‌داران» دقت کن! استاد فرد گرامی!) نیست، بلکه فقط به صورت تئوریک امکان این نفی را دارد. لازم است که بگوییم کسی نمی‌تواند به صورت پیشینی شکل و نحوه، راه و وسایل تحقق این امکان را حدس بزند، چه مجهز به گوی جادویی باشد، چه مجهز به آموخته‌های مارکسیستی-لنیستی!

درک ایستای عباس فرد او را وادار می‌کند که دست به تحریف یک سند تاریخی بزند، و این تحریف‌ها را به گونه‌ای اعمال کند که به درک ایستایش آسیبی نرسد. او در مقام یک پروکوستس Procrustes زبردست چنان متن کولنتای را جرح و تعدیل کرده تا به اندازه تخت ایدئولوژی‌اش درآید. او با تحریف یک سند تاریخی، دروغ می‌گوید تا اسطوره دورغین‌اش درهم نشکند.

اما در هر دروغی حقیقتی است! حقیقت نهفته در دروغ‌های فرد، این است که انسان ایدئولوژی‌زده کسی است که واقعیت را قیچی می‌کند، حذف می‌کند، سانسور می‌کند، تا نظر و رأی‌اش درست درآید. سندها جعل می‌شوند، اسم آدم‌ها از منابع، تصویرشان از عکس‌ها و خودشان از صحنه روزگار محو می‌شوند تا نظرات رهبرانی که به اسم کارگران و در خلاف منافع آنان بر آنها حکومت می‌کردند، از اعتبار نیفتد. در این راه، هر چیزی مجاز است: از حذف فیزیکی مخالفین تا جراحی کردن نظراتشان صد سال بعد! اگر استالین بسیار سبانه اعضای اپوزیسیون را - به جز کولنتای - به جوخه سپرد، آقای فرد با فرهیختگی بیشتری عمل می‌کند و در جامعه انسانی «دموکرات» ظاهر می‌شود؛ ترجمه نظراتشان را منتشر می‌کند، اما آن‌گونه که خودش خوش می‌دارد. از این منظر آیا نباید جراحی‌های فرد بر جزوه کولنتای را ادامه همان حذف‌های فیزیکی دانست؟ در نهایت تحریفات فرد چیزی جز وفاداریش به استالینیسم به ما نمی‌گوید: وقتی نشود منشاء یک ایده را نابود کرد، حاملین آن نابود می‌شوند! وقتی نشود بعد از صد سال وجود چنین سندی را انکار کرد - در عصر ارتباطات، دیر یا زود فرد دیگری به این نوشته برمی‌خورد و به فارسی ترجمه‌اش می‌کند - باید آن را مخدوش

و «خنثی» کرد. اما آنچه عباس فرد را به استالین پیوند می‌دهد، فقط روش مشترک‌شان در برخورد با یک «مفهوم» یا «عصر» ناخوشایند نیست؛ بلکه انگیزه یکسان‌شان در برخورد حذفی است. هر دو برای نجات «دیکتاتوری پرولتاریا» با اپوزیسیون کارگری از در حذف و جرح برآمدند. وقتی برای نجات «دیکتاتوری پرولتاریا» حتی می‌شود خود «پرولتاریا» را گلوله‌باران کرد؛ چرا نشود متنی را که به صورت ضمنی بر عدم امکان آن «دیکتاتوری پرولتاریا» که عباس فرد آن را «تاکتیک الزامی استراتژی رهایی نوع انسان» (!) می‌داند، مَثله کرد؟!

جزوه «اپوزیسیون کارگری» به قلم کولنتای، سندی است بر اینکه این دیکتاتوری مفروض از همان ابتدای کار گمیتش لنگ می‌زده است. این سند به ما می‌گوید در «دیکتاتوری پرولتاریا» آنچه جایش خالی است، صدرنشینی پرولتاریاست و آنچه در عمل پیاده می‌شود همان سیستم سلسله‌مراتبی و تقسیم کار اجتماعی نظام‌های بورژوازی است، و این به خاطر وجود استالین و تحکیم بوروکراسی بعد از تروتسکی نیست! جزوه او نشان می‌دهد رهبران دیکتاتوری پرولتاریا، کک‌شان هم برای بیچارگی پرولتاریای آن زمان نمی‌گزیده، و در نهایت این جزوه سند ضمنی این واقعیت است که پرولتاریا توانست از طریق کسب قدرت خود را رها سازد.

پرسش ضمنی کولنتای این است: چرا در دوران «دیکتاتوری پرولتاریا» باز هم پرولتاریا در مقام فرودست قرار می‌گیرد؟ در واقع او با نقد بوروکراسی، نخبه‌گرایی و انتصابات فله‌ای در سندیکاها، به هیچ انگاشتن کارگران در مورد مسائل مختلف، و به طور ضمنی، تقسیم کار فکری - یدی را به انتقاد می‌کشد. او سران حزب را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌پرسد چرا هنوز این تقسیم کار وجود دارد و تولیدکننده‌ها قدرت سیاسی و تصمیم‌گیری ندارند؟ راهکاری که ارائه می‌دهد این است که نسبت این تقسیم کار را تغییر دهیم و تولیدکننده‌گان بیشتری را به جایگاه تصمیم‌گیرنده درآوریم.

عباس فرد که از نظرش آراء کولنتای به نمایندگی «اپوزیسیون» به خاطر «درک ایستا از موجودیت طبقه کارگر»، پس فقط به بازتولید سرمایه و نه نابود کردن آن می‌اندیشند، هستند چه پیشنهادی می‌دهد؟ پیشنهاد ایشان این است که برخلاف بلشویک‌ها (به استثنای لنین که دو سال بعد به حرف اپوزیسیون رسید) که اهمیت این نسبت عددی تولیدکننده-تصمیم‌گیرنده (یا کارگر-کمونیست حزبی) را نادیده انگاشتنند، ما آن را جدی بگیریم! چون از نظر او «این پیشنهاد «لنین» در عمل به معنی ایجاد انقلاب طبقاتی در ساختار و نتیجتاً در عملکرد حزب است (!). این انقلاب در صورتی ممکن است که منهای توانایی‌های فنی عناصر عمدتاً غیر کارگری (که به نظر لنین می‌تواند با نظرات طبقاتی و کارگری تعدیل شود)، اقتدار کمی - کیفی عناصر غیر کارگری در حزب، به زیان اقتدار عناصر کارگری حزب به طور چشم‌گیری افزایش یابد.» (به نظر می‌رسد که اینجا فرد دچار خطای کلامی شده باشد و به جای «کاهش یابد» نوشته است «افزایش یابد»؛ جای یک فروید خالی تا از این لپسوس آقای فرد داستان‌ها بیرون بکشد!!)

واضح است که کولنتای به نمایندگی از «اپوزیسیون کارگری» و فرد به تبعیت از لنین یک چیز می‌گویند. (فرد البته معتقد است که حرف کولنتای شبیه حرف لنین است و نه برعکس!) هر دو ضمن اینکه به صورت ضمنی ضرورت رهبری نخبگان، نیاز به متخصصین و در نتیجه وجود تقسیم کار بعد از انقلاب پرولتری را تأیید می‌کنند و آن را در نهایت اجتناب‌ناپذیر می‌پندارند؛ هر دو به ضرورت به قدرت رسیدن پرولتاریا برای استقرار جامعه بی طبقه باور دارند، با یک تفاوت کوچک: کولنتای در همان زمان با اشاره به خالی از محتوا شدن شوراها تناقض‌آمیز بودن نظام «دیکتاتوری پرولتاریا» را یادآوری کرده، اما عباس فرد در این زمان می‌خواهد این تناقض را پنهان کند.

برای همین هم نظر عباس فرد در مقایسه با نظر اپوزیسیون کارگری، یک نظر ارتجاعی است. دقیقاً به این خاطر که نظرات «اپوزیسیون کارگری» در ۱۹۲۱ فرموله شده و فرد آن را در ۲۰۲۰ به اسم راه‌حل قطعی ارائه می‌دهد. این صرفاً یک فاصله زمانی نیست؛ بلکه تفاوت در دوران تاریخی است. آنچه نظرات فرد را نسبت به نظرات «اپوزیسیون کارگری» ارتجاعی می‌سازد این است که آن دورانی که گمان می‌رفت می‌توان «دیکتاتوری پرولتاریا» را از تبدیل شدن به «دیکتاتوری حزب» نجات داد، به سر آمده است. نمونه جمهوری شورایی به ما می‌آموزد - البته در صورتی که انبان اساتید، آنقدرها از «دانش مارکسیستی» پر نشده باشد که دیگر جایی برای آموختن نداشته باشند! - که «دیکتاتوری پرولتاریا» بدون وجود تقسیم کار یدی و فکری، بدون اینکه عده‌ای در بالا و عده‌ای در پایین باشند ممکن نیست. نمی‌شود «دیکتاتوری پرولتاریا» را برقرار ساخت، بی‌آنکه جامعه به کسانی که از راه فکر ارتزاق می‌کنند و کسانی که از راه بازو، تقسیم شده باشد، یا به عبارتی بدون اینکه جامعه مجموعه‌ای از طبقات باشد.

خود مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا که مارکس فقید فقط چند بار آن هم نه در متون تئوریک خود بلکه در متونی که همگی تاریخ انقضا دارند (به این معنی که به عنوان متونی سیاسی باید خوانده شوند نه به مثابه آیه‌هایی ازلی)^{۴۳}، به ما می‌گوید متضمن وجود طبقات است. فقط فرض بر این است که در دیکتاتوری پرولتاریا، پرولترها قدرت و سلطه خود را از طریق دستگاه دولت به سایر طبقات اعمال می‌کنند. با این حساب روشن است که در دیکتاتوری پرولتاریا، پرولترها پرولتر باقی می‌مانند و فقط طبقات دیگر را به حاشیه می‌رانند. اما دقیقاً به دلیل همین ادامه یافتن تقسیم کار است که دیکتاتوری پرولتاریا به دیکتاتوری به اسم پرولتاریا می‌انجامد. به عبارت دیگر، دیکتاتوری پرولتاریا آنچه را قرار بود از بین ببرد، یعنی تقسیم کار و وجود طبقات، بازتولید می‌کند. در جمهوری شورایی در روسیه فقط شکل این تقسیم کار عوض شد و هرگز از بین نرفت، در عوض نخستین نمونه واقعی از عدم امکان جمع شدن «رهایی نوع انسان» با مفهوم «دیکتاتوری پرولتاریا» را عرضه کرد. و این جاست که کولتای و اپوزیسیون کارگری می‌بایست سرکوب می‌شدند؛ چون به‌طور ضمنی بر عدم این امکان انگشت گذاشته بودند.

در عین حال برخورد به شدت قهرآمیز بلشویک‌ها (و در رأس آن شخص لنین که حتی از تهدید اعضای اپوزیسیون به تیرباران هم ابا نداشت) با «اپوزیسیون کارگری» نشان می‌دهد که «اپوزیسیون» به خطا گمان می‌کرد که دیکتاتوری پرولتاریا می‌تواند چیز دیگری غیر از آنچه بود، یعنی دیکتاتوری رهبران، باشد. حتی زمانی که خود لنین به این نتیجه رسید که حزب زیاده از حد نخبه‌زده شده است و باید اعضای کارگری بیشتری داشته باشد، و درها به روی کارگران باز شود هم این راه‌حل نتیجه نداد. عباس فرد می‌خواهد بگوید لنین در نهایت به حقیقت پی برد اما دیگران به او گوش ندادند. اینکه در حزب بلشویک حتی یک انسان خوش‌نیت هم پیدا نشود که به هشدارهای لنین گوش فرادهد هم خود جای سؤال است. اما چیزی که ذهن ایدئولوژی‌زده مثال فرد از درک آن عاجزند این است که عامل سوژکتیو به تنهایی نمی‌تواند دلیل باشد. در اینجا روحيات اشخاص برجسته حزب به تنهایی علت راست‌روی‌شان نیست. «دلیل مادی است» به این معنی که شرایط و اوضاع به گونه‌ای بود که برای بقا و ادامه حکمرانی به آن شکل، نباید تغییری در ساختار حزب به وجود می‌آمد. به عبارت دیگر، برای آن که «دیکتاتوری پرولتاریا» ادامه پیدا کند، دیکتاتوری حزب الزامی بود!

^{۴۳} مارکس برای اولین بار در نامه‌ای که در سال ۱۸۵۲ به ویدمایر Wedmeyer و سپس در نقد برنامه گوتا عبارت «دیکتاتوری پرولتاریا» را به کار می‌گیرد. انگلس نیز کمون پاریس را «دیکتاتوری پرولتاریا» می‌داند؛ برخی تاریخ‌نگاران این نظر او را رد می‌کنند. رجوع کنید به مقاله [کمون در قدرت](#) منتشر شده در سایت ایدون.

کولنتای کاملاً متوجه است که آنچه حزب متبوعش را از «اصول» منحرف کرده، «اجبار» بیرونی نیست، آن طور که لنینیست‌ها وانمود می‌کنند. او بر این باور است که حتی اگر در گذشته چنین اجباری وجود داشته، دیگر زمان آن رسیده که حزب به «خطوط طبقاتی» بازگردد؛ و صراط چپ را در پیش بگیرد. او به این موضوع خوش‌بین است و دقیقاً خوش‌بینی ساده‌انگارانه او از اینجا ناشی می‌شود که با وجود نفی اجبار بیرونی، قادر به مشاهده ضرورت درونی نیست. حزب بلشویک درست مانند هر پدیده دیگری آنچه ماهیتاً هست را نشان می‌دهد و به همین خاطر هیچ حرکتی نمی‌کند، دست به هیچ کنشی نمی‌زند مگر آنکه ضرورتاً آن کنش و حرکت، او را همانطور که هست حفظ کند. حزب بلشویک به عنوان حزب کمونیست‌هایی که رهبرانش اکثراً از طبقه بورژوا و متوسط و مرفه برآمده بودند، نمی‌توانست نقش هم‌طبقه‌ای‌های رهبران خودش را در آینده «جمهوری کارگران» نادیده بگیرد و آنها را از بازی کنار بگذارد.

در پایان باید پرسید: آیا در پس تمام تقلاب‌های عباس فرد، نگرانی از منافع نخبگان کمونیست در فردای انقلاب پرولتری رخ پنهان نکرده است؟! اگر روزی غول چراغ جادویی، آرزوی لنینیست‌ها را برآورده کند و ما شاهد استقرار «دیکتاتوری پرولتاریا»ی دیگری در تاریخ باشیم، بدون شک ریاست اداره سانسور خلق آن، برازنده رفیق عباس فرد است!

منتشر شده در سایت /یدون

<https://idoun.net>

زمستان ۱۴۰۳